

برای انقلاب کردن حزبی انقلابی احتیاج است. بدون یک حزب انقلابی، بدون حزب انقلابی ای که بر اساس تئوری انقلابی مارکسیزم-لنینیسم (- مائویسم) و به سبک انقلابی مارکسیستی - لنینیستی (- مائویستی) پایه گذاری شده باشد، نمی توان طبقه کارگر و توده های وسیع مردم را برای غلبه بر امپریالیسم و سگهای زنجیری اش رهبری کرد.
(مائوتسه دون)



ارگان مرکزی

حزب کمونیست افغانستان

شماره پنجم دوره دوم ماه سرطان (جولای) سال 1371 (1992)

سکوت را بشکنید با موضع گیری علیه دولت اسلامی در راه انقلاب به پیش روید !

دولت اسلامی افغانستان که با ورود صبغت الله مجددی به کابل در هشتم ثور 1371 تولد نامیمنت خود را اعلام نمود اکنون با ورود عبدالصبور فرید به کابل و احراز چوکی صدارت از جانب وی به نمایندگی از حزب اسلامی گلبدین تمامی جناح های احزاب اسلامی را شامل می گردد. این دولت که از طریق مسالمت آمیز و با بیعت پرچمی ها و خلقی ها این دشمنان سوگند خورده و قاتلین مردم افغانستان قدرت را در کابل و ولایات تصرف نمود در حقیقت یک دولت ائتلافی مدافع و نماینده نظام نیمه فیودالی - نیمه استعماری می باشد.

این دولت بنابر ماهیت طبقاتی خود و تکیه بر ارتجاعی ترین ایدئولوژی پوسیده قرون وسطایی نه تنها با طبقه کارگر و دهقانان و ایدئولوژی دوران ساز " م . ل . م " مبارزه می نماید، بلکه هر نوع تمایلات انقلابی، ملی، دموکراتیک و وطن پرستانه را مهر کمونیستی و الهادی زده و در سرکوب آن کوتاهی نخواهد کرد. برای این دولت هراس از حرمت اتباع و حفاظت جان، مال و ناموس آنها هیچ ارزشی ندارد، و با حرکت موضع جهاد اسلامی و مفتوحه دانستن مناطقی که در تصرف خود درآورده است، تاراج توده ها، توهین، تحقیر و آدم ربایی ها و تجاوز به ناموس خانواده ها را حق شرعی و اسلامی خود می داند.

این دولت نه تنها حقوق ملیت ها و حق خود ارادیت آنها را برسمیت نمی شناسد، بلکه طالبین این حقوق را به انصراف از اسلام و قوانین اسلامی متهم نموده کوشیده است با تشدید بخشیدن به درگیری ها این تمایلات را سرکوب نماید.

این دولت نه تنها چیزی بنام حقوق زن در اجتماع را برسمیت نمی شناسد، بلکه در راه محصور نمودن به چهار دیواری خانه و تبدیل آن به بازیچه های در دست مرد سر سخنان تبلیغ و مبارزه می نماید.

دشمنی و قساوت نیروهای شامل در این دولت اعم از خلقی ها، پرچمی ها و اخوانی ها علیه نیروهای انقلابی و ملی دموکراتیک ریشه نیم قرنه دارد. اگر خلقی ها و پرچمی ها از طریق جاسوسی به دربار خانواده طلانی و اعتصاب شکنی ها و ... می کوشیدند جنبش را خفه نمایند،

اخواني ها با چاقو كشي در پوهنتون ها و تيزاب پاشي بروي زنان در جاده هاي شهر به تمرين آدم كشي و ارباب مردم پرداخته ماهيت ضد انقلابي ، ضد ملي و ضد دموكراتيک خود را به نمايش مي گذاشتند . همين احزاب ارتجاعي اسلامي بودند كه در طي 14 سال گذشته در كشتار و سر به نيست كردن روشنفكران انقلابي ، ملي و دموكرات با خلقي ها و پرچمي ها مسابقه نموده از هيچ جنايتي منجمله دست و پا بستن ها و به دريا انداختن ها گرفته تا به تله انداختن و كشتار هاي دسته جمعي مضايقه نكردند . خلاصه اينها نيز همانند خلقي ها و پرچمي ها دشمنان سوگند خورده توده ها ، نيروهاي انقلابي ، ملي ، دموكرات و وطن پرست اند . از اين رو توهم در مقابل اين دولت ، انقلاب اسلامي و دسته ها باصطلاح ليبرال شامل در اين دولت مثل جنبش ملي اسلامي ، جنبشي تحت رهبري ببرك و شركاء حزب وحدت اسلامي ، جبهه نجات ملي وغيره نه تنها به قيمت نابودي متهمين تمام خواهد شد ، بلكه نقش كمك كننده جدي اي در تداوم سلطه جنايت كارانه اينها ايفا نموده و توده ها را بيشتر در توهم فرو خواهد برد .

اين را بايد متوجه بود كه با سكوت و تن دادن به خفت در مقابل اين ارتجاع ها را ، نمي توان ترحم آنرا برانگيخته زمينه براي ادامه حيات سياسي و حتي فردي افراد متعهد در تلاش خستگي ناپذير آنها و در دست و پنه نرم كردن آنها با دشمن بوجود آورد . حقانيت اين موضع گيري را تجارب منفي بدست آمده از برخوردهاي تسليم طلبانه ملي و طبقاتي 14 سال گذشته نيز تايد مي نمايد كه نادیده گرفتن آن به معني خودكشي و تداوم همان موضع گيري هاي نادرست گذشته خواهد بود .

بناء از همه آنهاي كه مي خواهند به شكلي از اشكال در مبارزه عليه اين ارتجاع سهم داشته باشند دعوت مي نمايم كه سكوت نابجا و غير قابل توجهي را بشكنند و با موضع گيري جرئت مندانه نه تنها در افشاي ماهيت ارتجاعي اين دولت سهم شايسته ايفا نمايند ، بلكه زمينه رشد مبارزات همه جانبه و گسترده را عليه اين دولت نيز مساعد گردانده و امپرياليستها و مرتجعين منطقه عرب و سگان زنجيري شان نشان دهند كه خون هاي ريخته شده مبارزين پاك باز به رايجان نريخته است . نيروهاي انقلابي براي انتقام خون شهداء عزيز شان و رهايي توده ها از چنگال اين مرتجعين با ترد جنگ هاي انحرافي و نادرست بينش هاي شان به پيش مي تازند تا باشد رجز خواني هاي مرتجعين را به ياس تبديل نموده زمين را در زير پاي آنها به شعله هاي فروزاني كه آنها را به كام خود فرو خواهد برد مبدل نمايد .

بيانييد با شكستادن سكوت همه باهم درفش رزم انقلاب را بر فرازيم !
بيروزي از آن انقلابيون است و فرجام سكوت تسليم طلبي !

فاعتبرواي اولي الابصار ! شخصيت مناسب براي صدارت

" يكي از جبهات عمده آنها در پروان كاپيسا، جبهه كوهستان است . مسئولين اين جبهه بر خلاف فيصله رهبران محترم جهادي و مجاهدين کشور كه مصالحه ملي پيشنهادي رژيم مزدور را رد كردند ، با رژيم مي نشينند و با امضاي پروتوكول مطابق به مشي باصطلاح مصالحه ملي ، ولايت كاپيسا و شعبات مربوط به آنها را با نساجي گلبهار از رژيم تسليم مي گيرند و مطابق به خواست رژيم كه مي خواهد مجاهدين را بآدان خودمختاري محلي و تشكيل اداره مشترك به موضع سازش بکشاند اداره مشتركی را بوجود مي آورد . پروتوكول را مسئول فرهنگي حزب اسلامي بنام حاتم امضاء مي نمايد .

غلام غوث که عضو رابط درین زمینه بود به حیث والی کاپیسا و توافق هر دو جانب تعیین می گردد و در ساحه نساجی با تمام ارگان های خود با یک پایه مخابره به دور منزل که مستقیماً با کابل در تماس است کار می کند .

مطابق این پروتوکول دولت پس از تحویل دهی 300 میل سلاح خفیف (به) مسئول این جبهه و تعیین تورن حبیب به حیث قوماندان امنیه کاپیسا و نساجی و دادن مبلغی بطور ماهانه بنام معاش محافظین و کارگران نساجی ، قوای خود را به تاریخ 11 جدی 1367 از نساجی که مرکز ولایت کاپیسا است بیرون کشید .

در همین ایام موتر حامل مواد امدادی با مبلغ چهل میلیون افغانی از طریق سرک چاریکار به مسئولین جبهه می رسد و روی تقسیم پول و مواد امدادی برخورد مسلحانه بین مسئول جبهه و معاون او مولانا صادق صورت میگیرد .

بلی ، زمانیکه مجاهدین جلال آباد گروه گروه به شهادت می رسیدند ، بزرگترین جبهه این ها مصروف چنین زد و بند ها بوده است .

جملات فوق که از جزوه منتشره " کمیته فرهنگی شورای نظار ... " بنام " شورای نظار و جنگ جلال آباد " نقل شده ، فعالیت های جهادی " استاد " عبدالصبور " فرید " قوماندان معروف حزب اسلامی حکمتیار و صدراعظم کنونی دولت اسلامی را که از سیاست مبتنی بر صداقت و راست کاری دم می زند ، برمی شمارد .

موقعی که جنگ جلال آباد به شکست انجامید ، دست اندرکاران درجه اول آن بویژه حزب اسلامی حکمتیار ، عدم همکاری شورای نظار با جنگ از طریق بازگذاشتن راه سالنگ را یکی از دلایل عمده شکست اعلام کردند . شکی نبود که شورای نظار در جریان جنگ جلال آباد برای مسدود نمودن راه سالنگ هیچگونه اقدام جدی ای بعمل نیامد و ازین طریق عملاً حکومت نجیب را یاری رساند . این کار ادامه منطقی آتش بس و پروتوکول بازی ای بود که قبلاً " شیر پنجشیر " " خرس های روسی " بعمل آورده بود . اما علیرغم این کار ، عوامل اصلی شکست جنگ جلال آباد در جاهای دیگری ریشه داشتند .

به هر حال ، شورای نظار به جواب تبلیغات حزب اسلامی حکمتیار در سال 1368 جزوه " شورای نظار و جنگ جلال آباد " را انتشار داد و بالمقابل در مورد آن حزب به افشاگری پرداخت .

" استاد " عبدالصبور " فرید " در طول مدت سه سالی که پس از خروج قوای شوروی از کشور ، نجیب بر سر قدرت بود ، در کاپیسا با حکومت کابل در ائتلاف قرار داشت و منطقه را مشترکاً اداره می کردند . وقتی ائتلاف گلبدین - رفیع به شکست انجامید و نیروهای شان از شهر کابل رانده شدند ، جناب حکمتیار مشعشعانه چهره عوض کرد و ماسک مخالفت با شرکت خلقی ها و پرچمی ها در حکومت اسلامی را به رخ کشید و ریاکارانه کوشید خود را قهرمان مخالفت با ابقای " بقایای رژیم گذشته " در مناصب حکومتی جا بزند . اما از آنجائیکه فاجعه هشت ثور به وقوع نپیوست مگر از طریق ساخت و باخت دسته های مختلف رژیم گذشته با دسته های مختلف مجاهدین اسلامی که ائتلاف گلبدین - رفیع خود بخشی از این پروسه بود ، حکمتیار چاره ای نداشت مگر اینکه باز هم از همان سوراخ دعای تنی و وطنجار و رفیع وارد شود . حزب اسلامی معرفی " فرید " تاجیک برای اشغال منصب صدارت را طوری نمایش داد که گویا می خواهد به این صورت عملاً نشان دهد که حزب پشتون ها نیست . اما واقعیت اینست که حکمتیار پس از شکست در کابل جهت اشغال منصب صدارت شخصیتی مناسب تر از " استاد " عبدالصبور " فرید " که سه سال تجربه حکومت مشترک را خلقی ها و پرچمی ها را از سرگذرانده ، در اختیار نداشت . وی می تواند با ملیشه کنار بیاید ، با جنرال مؤمن و جنرال آصف دلاور یکجا کار کند و با تکیه بر قوای

منظم اردوي دولت اسلامي که همان اردوي رژيم گذشته به علاوه نيروهاي شوراي نظار اند ، دسته هاي مختلف مجاهدين را بسوي قشله هاي عسکري سوق دهد و در صورت تخلف خلع سلاح شان سازد تا زمينه براي ورود امير عمومي حزب اسلامي به شهر کابل مساعد گردد . خوب جناب " امير صاحب " قبلا فرموده بودند : تازمانیکه امنیت در شهر کابل تامین نشده و گروه هاي مسلح از شهر خارج نشده اند وي داخل شهر کابل نخواهد شد ! ؟

چه کسانی قابل اخراج اند ؟ جنرال دلاور يا مجاهدين ؟

خبر پر سروصداي جلسه بزرگ " شوراي قوماندان هاي جهادي " برياست " مولوي حقاني " در چهلستون در همان روز هاي اول بعد از فاجعه 8 ثور را همه شنيدند . درين جلسه در حدود دوصد نفر از قوماندان هاي جبهات مختلف مجاهدين شرکت کرده بودند و يکي از درخواست هاي آنها تصفيه پرچمي ها و خلقي ها و عناصر غير اسلامي از نهاد هاي دولتي منجمله ارتش بود . خوب حق داشتند ، چون تعداد زيادي از مناصب دولتي چه مناصب ملکي و چه مناصب نظامي همچنان در دست خلقي ها و پرچمي ها قرار دارد و قوماندان هاي جهادي بتعداد زيادي اضافه بست هستند ! ؟

به تعقيب اين جلسه ، جنرال آصف دلاور لوي درستيز دولت اسلامي - که تا آخرين روزهاي عمر رژيم نجيب يکي از جنرالان مقتدر آن رژيم و مهره مهمي براي حزب وطن بود - ظاهرا براي مدت چند روز از کار کناره گيري مي نمايد . اما کناره گيري لوي درستيز " صاحب " همان چوروچياول لوي درستيزوال توسط مجاهدين في سبيل الله همان ، تآن جاي که حتي وسايل کمپيوترتي تخریب و پارچه گردیده و بيرون برده مي شود . وقتي لوي درستيز چند روز بعد دوباره بر سر کار بر مي گردد مي بيند که بسياري از تجهيزات مفقود گردیده و با قيمانده ها نيز تقريبا همگي از کار افتاده اند . اوقات تلخي و دادوبيداد لوي درستيز " صاحب " از اين بابت سودي نمي بخشد و وي ناچار در همان لوي درستيز وال داغان شده کارش را مجددا شروع مي نمايد . اما از جانب ديگر " شوراي قوماندان هاي جهادي " حتي براي يکبار ديگر هم بصورت جدي در خواستش را براي تصفيه خلقي ها پرچمي ها تکرار نمي نمايد . لابد قوماندان هاي جهادي از نمونه لوي درستيز وال درس گرفته اند و دانستند که چرخ هاي دولت و نظام حاکم بدون وجود کسانی مثل جنرال آصف دلاور نمي گردد وجود آنها مورد نیاز است .

حال حرفها از حدود گذشته تجاوز معکوس نموده و فعلا جنرال آصف دلاور رهبري عمليات براي تخلیه شهر کابل از گروپ هاي مختلف مجاهدين را برعهده گرفته است . وقتي مجاهدين ساده و قوماندان هاي خورد و متوسط جهادي که چيزي بدست شان نيافته است مي بينند که همان آصف دلاور و رفقايش ديروز بنام رژيم نجيب آنها را به شهر راه نمي دادند و امروز بنام دولت اسلامي از شهر بيرون شان مي کنند عصباني مي شوند و بعضا دست به مقاومت مسلحانه مي زنند . اما رهبران جهادي آنچنان اصرار دارند که توسط جنرال آصف دلاور ، جنرال مؤمن ورفقاي شان خواه مخواه اينها را از شهر بيرون نمايند . اينست عاقبت خيري که بعد از چهارده سال جهاد نصيب مجاهدين في سبيل الله گردیده است تا روشن شود که چه کسانی قابل اخراج اند .

چه کسی باید مسئول امنیت باشد ؟ خداداد بیخدا یا ابوذر با خدا ؟

جنرال خداداد معروف به " بیخدا " فعلا قوماندان نظامی رژیم در شهر غزنی بود ، در حالیکه شیخ سلیمان معروف به " ابوذر " به عنوان قوماندان ولایتی سازمان نصر و بعدا حزب وحدت یکی از چهره های بود که از لحاظ نظامی و لایب سیاسی در مقابل خداداد " بیخدا " و رفقاییش قرار داشت . تقریبا یکسال قبل از فاجعه 8 ثور ، خداداد " بیخدا " يك جا با کشتمند و نبی زاده و دیگران بطرف حزب وحدت نزدیک شدند یا بعبارت دیگر حزب وحدت به طرف آنها نزدیک شد . پس از وقوع فاجعه 8 ثور موقعی که عبدالعلی مزاری رئیس حزب وحدت یکه و تنها وارد شهر کابل شد ، " بیخدا " و رفقاییش اطراف وی را گرفتند و تشکیلات و قوای نظامی نیرومندی برای حزب وحدت در شهر کابل ایجاد کردند .

وقتیکه در پهلوی دوجوکی دیگر وزارت ، چوکی وزارت امنیت نیز بنا به توافق رسمی شورای جهادی و حضرت مجددی رئیس آن شورا ، به حزب وحدت تعلق گرفت ، شیخ حکیمی عضو شورای رهبری حزب وحدت و مسئول ولایتی آن حزب در ولایت غزنی ، " ابوذر " را برای اشغال چوکی وزارت امنیت معرفی نمود ، در حالیکه عبدالعلی مزاری خداداد " بیخدا " را در نظر داشت . از آنجایی که خداداد " بیخدا " نسبت به " ابوذر " در شورای رهبری حزب وحدت طرفداران بیشتری بدست آورد ، به شورای جهادی بعنوان وزیر امنیت معرفی گردید .

حال ، ابوذر در حالیکه ولسوالی جاغوری را به حریف باخدایش (وثیق نهضتی) باخته است و چوکی وزارت امنیت را به حریف بی خدایش و به این ترتیب خدایش زده و شیطاننش دوانده ، در حالیکه در معرض تبعید به بامیان قرار دارد به امید دریافت منصب جنرالی در اردوی تحت رهبری جنرال آصف دلاور بسر می برد . حال چه چوکی " بیخدا " از طرف رهبری جدید دولت اسلامی برای وی داده شود و یا نشود برای ابوذر فرقی نمی نماید . او بخوبی دریافته است که در حزب وحدت اسلامی بیخدایانی چون خداداد نسبت به با خدایانی چون خود وی قوی تر و نیرومند تر اند . وقتی بعد از سالها جهاد فی سبیل الله درک سیاسی تا این حد " بالا " رود تازه به میدان سیاست بصورت " جدی " قدم گذاشته شده است .

موقعی که قوای شوروی از ولایت غزنی بیرون رفت ، تاسیسات و بند سرده با تمامی تجهیزات آن همراه با سلاح های ثقیله موجود در ساحه بشمول تعداد زیادی تانک ، طبق پروتوکول رسمی میان مقامات دولتی شهر غزنی و " قاری بابا " آمر ولایتی حرکت انقلاب اسلامی ، بجانب قاری صاحب تحویل داده شد و آتش بس میان دوطرف برقرار گردید . " قاری بابا " حتی در جلسات قومی منعقد در پاکستان علنا از " مصالحه ملی " دفاع می نمود .

پس از پایان یافتن دوره فاجعه 7 ثور و آغاز فاجعه 8 ثور ، مقامات دولتی رژیم گذشته در شهر غزنی با اعلام اینکه برای اشغال منصب ولایت ، مناسب ترین چهره " قاری بابا " است زیرا که در گذشته هیچ چیزی را تخریب نکرده و قادر است امنیت شهر را تامین نماید ، وی را برای اشغال مسئولیت ولایت دعوت کردند .

اینک مدت تقریبا سه ماه است که " قاری بابا " والی ولایت غزنی است . در شهر هیچ مؤسسه ای از مؤسسات رژیم گذشته - چه نظامی و چه غیر نظامی - دست نخورده و با همان حالت سابقه پابرجا و فعال اند . قوای نظامی و امنیتی رژیم گذشته به همراهی مجاهدین امنیت شهر را تامین نموده و مال و جان اهالی - بویژه خلقی ها و پرچمی ها و دولتی های رژیم گذشته - را محافظت می نمایند . گرچه اداره " واد " در رسمیات منحل گردیده بود ، اما افراد و تشکیلات مربوط به آن اداره عملا در خدمت حکومت اسلامی شهر قرار دارند . " قاری بابا " مسلمان خوبی است

وتاحال به هیچک اذیت و آزاری نرسانده است . البته برای تامین امنیت یعنی تامین امنیت مقام ولایت ضروری بود که نیروهای مربوط به حزب اسلامی گلبدین از شهر غزنی بیرون رانده شوند و قاری صاحب این کار را بخوبی و خوشی و به فوریت انجام داده است . اجرای این کار شاید شرطی برای سپردن ولایت به قاری صاحب بوده باشد .

درکشتزار های کوکنار

درسالهای قبل نیروهای حزب اسلامی حکمتیار در ولایت هلمند ، در اثر فشار سرکوب نیروهای قدرتمند نسیم آخوند زاده به دولت تسلیم شده بودند کشتزار های وسیع کوکنار در این ولایت تقریباً دربست در اختیار حرکت انقلاب اسلامی قرار داشت . اما پس از فاجعه 8 ثور ورق برگشت و تمامی نیروهای دولتی مستقر در لشکر گاه و گرشک به حزب اسلامی یا بعبارت روشن تر به نیروهای تسلیم شده حزب اسلامی به دولت قبلی ، تسلیم شدند . در نتیجه حزب اسلامی قوای نیرومندی در ولایت هلمند به هم زد . موقعی که رسول آخوند زاده برادر نسیم آخوند زاده بخاطر اشغال شهرهای لشکرگاه و گرشک قوایش را سوق داد با مقاومت نیروهای مستقر درون این شهرها مواجه گردید . کار محاصره این دوشهربرای مدتی ادامه یافت ، تا اینکه قوای رسول آخوند زاده توسط طیارات مستقر در میدان هوایی شیندند شدیداً بمباران شدند . رسول آخوند زاده به ناچار از اطراف لشکرگاه و گرشک عقب نشینی نمود . ضرب شستی که پیلوت های خلقي و پرچمی تسلیم شده به حزب اسلامی میدان هوایی شیندند و رسول آخوند زاده نشان دادند آنچنان مهلك بود که نیروهای مشترك دولتی سابق و حزب اسلامی را قارساخت بلافاصله از حالت دفاعی به حالت تهاجمی گذر نموده وبالای کجکی و سنگین حمله نمایند . پس از يك سلسله جنگهای شدید درماه جوزا نه تنها سنگین و کجکی به تصرف قوای مهاجم درآمدند بلکه نیروهای رسول آخوند زاده تقریباً از هم پاشیدند . فقط پس از آنکه قوای مهاجم در کجکی و سنگین به چور و چپاول و غارت گری های بی حد دست زدند و اهالی محل از ترس مجدداً به دور رسول آخوند زاده جمع شدند و ی قادر گردید به کمک رئیس عبدالواحد بخرانی که مربوط به جمعیت اسلامی است مجدداً سنگین و کجکی را تصرف نموده و قوای مهاجم را بطرف جنوب عقب براند .

بهرحال فعلاً مرکز ولایت هلمند شهر گرشک و مناطق بسیاری از کشت زار های کوکنار آنجا در تصرف حزب اسلامی قرار دارد . گفته می شود که اهالی غیر پشتون در شهر لشکرگاه مورد تاراج و چور و چپاول قرار گرفته و تعدادی از آنها از شهر فرار نموده اند .

جنگ تریاک در ولایت هلمند ادامه دارد و حزب اسلامی به برکت قوای دولتی سابقه ای که زیر قومانده دارد و یا بعبارت بهترسرقومانده دارد ، از موقف و موضع نیرومندی در این جنگ برخوردار است .

درچغچران الحمد لله امنیت تامین است

رژیم مزدور نجیب در شهر چغچران ولایت غور و کمر بند های امنیتی اطراف آن يك قوای چهارده هزار نفری مرکب از قوای اردو و ملیشه در اختیار داشت . پس از فاجعه 8 ثور حکومت مجاهدین در آن شهر بر قرار گردید ، اما هیچ گونه بی امنیتی بوجود نیامد و حوادثی از قبیل چور و چپاول رخ نداد . حال ، اصل قضیه از چه قرار است ؟

اکثریت قریب باتفاق جبهات مجاهدین در ولایت غور طی چند سال قبل از فاجعه 8 ثور با مقامات دولتی شهر چغچران در سطوح مختلفی به توافق رسیده بودند که از تسلیمی آشکار تا امضای

پروتوکول آتش بس را دربر می گرفت . به همین جهت شهر چغچران دارای قوای بزرگی از گروپ های ملیشه یا مجاهدین تسلیم شده به دولت بود .

پس از 8 ثور مقامات دولتی شهر چغچران حاضر می شوند قدرت را به مجاهدین تسلیم نمایند به شرط اینکه مجاهدین از وارد شدن به شهر خودداری نمایند تا از بروز بی امنیتی و چور و چپاول و قتل و کشتار جلوگیری بعمل آید توافق بعمل می آید که هر یک از قوماندان های مجاهدین صرفاً پنج نفر مجاهد با خود به شهر چغچران بیاورد . به این ترتیب قوای اردو و ملیشه به حال خود باقی ماند و کمر بند های امنیتی شهر هیچگونه آسیبی ندیدند . قدرتی که فعلاً در شهر چغچران وجود دارد ترکیبی است از دولتی های سابق و قوماندان های بی سپاه و لشکر مجاهدین . این قدرت برپایه نیروهای نظامی دولتی سابقه استوار و برقرار است و مجاهدین در بیرون از شهر باقی مانده اند .

یکی از مقامات دست اندرکار شهر چغچران چندی قبل در مصاحبه با خبرنگاری از یک رادیوی خارجی با خوش وقتی گفت که : در شهر چغچران الحمد لله امنیت برقرار است و حکومت اسلامی کنترل امور را بخوبی در دست دارد .

فقر همسایه در به دیوار کفر فقر همسایه در به دیوار کافر

مجاهد فقیر و ساده دلی از مشاهده زدوبند های رهبران جهادی با خلقی ها و پرچمی ها به تنگ آمده و صد دل نه یک دل در حضور یکی از قوماندان های جهادی نسبتاً معروف ، رهبران را به نا مسلمانی متهم می نماید . اما جوابی که از طرف قوماندان صاحب که ماشاءالله از منصب روحانیت نیز برخوردار بوده ، می شنود بهت زده اش می کند .

قوماندان صاحب مجاهد را مورد خطاب قرار داده و برایش توضیح می دهد : در عالم بی خبری و جهل از مسایل دینی نباید رهبران محترم جهادی را به نامسلمانی متهم نمائی . اصل مسئله برقراری و استقرار حکومت اسلامی است و این امر اگر گاهی جهاد مسلحانه را ضروری می سازد گاهی هم باید از طریق سیاست پیش رفت . ابوسفیان دشمن خونی اسلام بود و زنش هنده که به فحشاء و بد اخلاقی نیز شهرت داشت در جنگ احد جگر حمزه سید الشهداء را با دندان جویده و خورده بود و به همین سبب به هنده جگر خوار معروف شده بود . اما موقعی که بعد از فتح مکه ابوسفیان با پا درمیانی عباس عموی پیامبر از طریق سازش و تسلیم پیش می آید ، خانه اش یعنی خانه هنده جگر خوار همانند خانه کعبه " دارالامن " اعلام می گردد که هر کسی در آن داخل شد در امان ماند ، آنهم در حالیکه از لحاظ تاریخی به درستی روشن نیست که ابو سفیان آن وقت واضحا کلمه خوانده و وحدانیت خدا و رسالت پیامبر را تأیید کرده باشد . در جنگ حنین که بعد از فتح مکه پیش می آید ، پیامبر بزرگوار بعد از فتح ، یک گله بزرگ از شتران غنیمتی را به ابوسفیان می بخشد . بعضی از مسلمانان ساده دل و فقیر مثل تو درین مورد شکوه می نمایند ، اما رسالت مآب دان ها توضیح می دهند که : شما اهل ایمانید و ابوسفیان و امثال شان اهل مال دنیا . اهل ایمان را نشاید که به مال دنیا دل خوش دارد و در آن طمع نمایند . بگذارید ابوسفیان و امثال شان به مال دنیا دل خوش باشند . اصحاب صفا اهل ایمان بودند و از مال دنیا هیچ نداشتند ، معهذا چشم طمع به گله شتران نمی بستند . مسلمانان را شاید که مثل آنها فکر نمایند و مثل آنها جهاد کنند . اما رهبران برای برقراری و استقرار حکومت اسلامی باید از راه های سیاسی استفاده نمایند و نباید در عالم بی اطلاعی از مسایل دینی و تاریخی اسلام آنها را مورد ملامت قرار داد .

حکایت کننده این داستان می گفت که حالا عقیده آن مجاهد خراب شده ، شیطان در پوستش درآمده و کفر گویی می کند .
 خوب ، وقتی فقر همسایه درب دیوار کفر باشد ، فقیر نیز همسایه در به دیوار کافر است .

ادامه جنگ های ارتجاعي

اینک مدت تقریباً سه ماه از آنروزی می گذرد که فاجعه ای پایان یافت ، اما فاجعه دیگری بجای آن نشست ، فاجعه 8 ثور بجای فاجعه 7 ثور . این فاجعه جدید را "انقلاب اسلامی" نام نهاده اند . اما پیروزی "انقلاب اسلامی" سلسله جنگ ها میان جناح های مختلف مدافع این "انقلاب" را پایان نداده است . جنگ های که از همان روز های اول ماه ثور تا حال میان مرتجعین رخ داده اند ، هزاران کشته وزخمی ، چور وچپاول و خانه خرابی های بی شمار وسیلی از مهاجرت و آوارگی های جنگ زده را به ارمغان آورده اند . نخواست این جنگ های ارتجاعي عمدتاً اهالی کابل را گرفتار ساخته است ، گرچه دامنه عمومی آن بسیار گسترده تر است . تضاد های عمیق و نفاق مزمونی که میان نیروهای مختلف مدافع "انقلاب اسلامی" وجود دارند ، تضمین محکمی برای توقف این جنگ ها باقی نمی گذارند و لذا این احتمال جدا وجود دارد که همچنان ادامه یابند . باید ماهیت ارتجاعي این جنگها را به روشنی دریافت و برآن تاکید نمود ، در غیر این صورت حتی با انگیزه های ملی ، دموکراتیک و مترقی می توان به جنگجوی بی جهت و نوکر بی مزد نیروهای ارتجاعي گوناگون مبدل شد .

چرا این جنگ ها دارای ماهیت ارتجاعي اند ؟ ماهیت انقلابی ویا ارتجاعي هر جنگی از طریق شناسایی ماهیت اهداف آن و ماهیت نیروهای درگیر در آن قابل تشخیص است . ازین جهت برای پاسخگویی به سوال ، ضروری است به کنه اهداف جنگ های سه ماه گذشته و ماهیت نیروهای درگیر در آنها توجه نمائیم :

1 - جنگهای ملیشه های شمال و حزب اسلامی :

جنگهای خونینی که میان ملیشی های شمال و نیروهای حزب اسلامی گلبدین از همان روزهای اول ماه ثور آغاز گردید و تا زمان داخل شدن عبدالصبور " فرید " به کابل به وقفه ها ادامه یافت ، در اساس این هدف را دنبال می نمودند که در دولت ارتجاعي حاکم از دوجناح ارتجاعي مؤتلف یعنی جناح مسعود - پرچمی ها و جناح گلبدین - خلقي ها ، کدام یکی قدرت درجه اول باشد . این جنگ ها حتی به منظور کنار زدن کامل یکی از این جناح ها توسط دیگری از قدرت پیش برده نمی شد ، چنانچه مسعود بسیار به آسانی با گلبدین کنار آمد و حضرت " مجددي " را از خود آزوده ساخت . به همین جهت سرانجام جناح مغلوب یعنی جناح گلبدین خلقي ها به این امر تن در داد که مطابق به فیصله کنفرانس پشاور قدرت درجه دوم در دولت باشد . این جناح حتی نمایندگی خود را در دولت به بخش دیگری از حزب اسلامی یعنی بخش مؤتلفه مجاهدین - پرچمی های مربوط به عبدالصبور " فرید " سپرد .

چوکات عمومی ایدئولوژیک - سیاسی جناح گلبدین را اخوانیگری افراطی تشکیل می دهد که مضمون طبقاتی آنرا حمایت قاطع از مناسبات نیمه فیودالی حاکم توأم با گرایشات مبتنی در جهت رشد کنترل شده سرمایه کمپرادوری می سازد . چوکات عمومی ایدئولوژیک - سیاسی جناح مسعود را اخوانیگری کم و بیش معتدل تشکیل می دهد که کدام فرق اساسی و اصولی ای با چوکات ایدئولوژیک - سیاسی جناح دیگر ندارد . این جناح نیز از مناسبات نیمه فیودالی حاکم حمایت و

پاسبانی می نماید ، اما رشد سرمایه کمپرادوری را بیشتر از جناح دیگر طالب است . این دو مضمون طبقاتی که در برنامه های " ربانی " و " فرید " بوضوح نمایان اند ، کدام فرق اساسی و جدی ای با هم ندارند .

جناح گلبدین خلیقی ها بخاطر سلطه شوونیزم پشتون ویا بهتر گفته شود استقرار مجدد سلطه شوونیزم پشتون می جنگد . اما جناح مسعود - پرچمی ها علیرغم مخالفت با این خواست جناح مقابل ، به هیچ وجهی در راه تامین حق تعیین سرنوشت ملیت های مختلف کشور گام بر نمی دارد . این جناح چنانچه در نهایت بتواند به عنوان قدرت درجه اول در حاکمیت تثبیت گردد ، حد اکثر شوونیزم تاجیک را بجای شوونیزم پشتون خواهد نشانند که خواست پسندیده مرتجعین حاکم بر تاجیکستان وایران نیز می باشد . این خواست ارتجاعی در برنامه مطرح شده توسط " ربانی " به خوبی قابل دید است . گرچه دارودسته مسعود بخاطر مقابله با جناح دیگر از مدت ها به این طرف بصورت بسیار ماهرانه وزیر کانه ای از تمایلات ضد شوونیستی ملیت های تاجیک ، هزاره ، ازبک و ترکمن استفاده نموده است ، اما در طی سه ماه گذشته با افشاء شدن ماهیت دروغین دفاع از حقوق ملیت های تحت ستم مضمون ارتجاعی ناسیونالیزم کمرنگ و چوب دست اخوانیگری خود را بخوبی نشان داده است .

سیاست هر دو جناح در قبال نصف نفوس جامعه یعنی زنان همان سیاست اعمال شوونیزم مرد سالار و بردگی خانگی است و ازین بابت حتی تفاوت کوچکی نیز میان شان مشاهده نمی شود . خلاصه هر دو جناح مدافع نظام ارتجاعی حاکم ، مفتخوار و به داشتن نقشه های مهم در پیروزی " انقلاب اسلامی " و شامل در دولت ارتجاعی موجود و متحد و حفاظت و نگهداری از این دولت اند . اما ملیشی های شمال یا به تعبیری " جنبش ملی اسلامی " که بصورت نیرومندی تحت اداره و کنترل پرچمی های چون ببرک کارمل و دیگران قرار دارد ، تطبیق کننده همان نقشه های سابقه انتقال به مزار شریف در صورت شکست دولت مزدور شوروی در کابل ، میباشد . سوسیال امپریالیستهای شوروی ورژیم مزدور کابل ملیشه های قدرتمند شمال را عمدتاً بدین خاطر بوجود آوردند که در صورت شکست در کابل و انتقال به مزار شریف دارای یک قوت نظامی نیرومند محلی باشد . هم اکنون در شرایط عدم موجودیت سوسیال امپریالیزم شوروی ، " جنبش ملی اسلامی " با حمایت و پشتیبانی رویونیست ها چهره بدل کرده در آنطرف دریای آمو ، بصورت چتر حمایتی نیرومندی برای خلیقی ها و پرچمی و دولتی های سابق که در سایر جناح های ائتلافی با مجاهدین شامل نمی باشند ، در آمده است .

خواست خودمختاری برای سمت شمال نه تنها حربه ای برای بسیج اهالی از طریق استفاده از احساسات ناسیونالیستی آنها و استخدام شان در جهت پشتیبانی از اهداف نهایتاً ارتجاعی " جنبش ملی افغانستان " است ، بلکه قویاً به مفهوم حفاظت از ماوای امن دارودسته ببرک کارمل نیز می باشد .

ملیشی های شمال در گذشته نیروی بود در خدمت اهداف تجاوزکارانه و سوسیال امپریالیستی شوروی در کشور که دوشادوش قوای اشغالگر می جنگید . پس از خروج قوای شوروی این نیرو نقش مهمی در حفظ قدرت دولت مزدور نجیب بازی نمود . ملیشی های دوستم نه تنها در گذشته جنایات بیشماری مرتکب شده اند ، بلکه به مثابه یکی از فاکتورهای مهم شکل دهی فاجعه 8 ثور نقش ارتجاعی خود را بصورت بسیار دراماتیک به انجام رساندند و فعلاً یکی از قوت های اصلی مدافع دولت ارتجاعی و نظام ارتجاعی حاکم محسوب می گردد . " جنبش ملی اسلامی " از لحاظ برنامه ای در هیچ عرصه ای خواسته های انقلابی ندارد و یک نیروی سرپا ارتجاعی است .

2 - جنگ های حزب وحدت با اتحاد اسلامی و حزب اسلامی :

جنگ های شدید و خونینی که از 8 ثور به اینطرف میان حزب وحدت از یکطرف و اتحاد اسلامی و حزب اسلامی از طرف دیگر در کابل و میدان بوقوع پیوسته اند ، چه اهدافی را دنبال می نمایند؟ اهداف این جنگها نسبت به اهداف جنگهای مسعود و دوستم با گلبدین کوچکز بوده و در سطح پائین تری قرار دارند . حزب وحدت با طرح ادعای نمایندگی از اهل تشیع افغانستان 25 فیصد مجموع قدرت دولتی را مطالبه می نمود که بالاخره در توافق با " مجددی " به هشت چوکی در شورای چهاردهی و سه وزارت خانه رضائیت داد . اما اتحاد اسلامی و هر دو حزب اسلامی نه تنها برای واگذاری 25 فیصد مجموع قدرت دولتی به حزب وحدت در گذشته آماده نبودند ، بلکه موافقت نامه " مجددی " را نیز قبول ندارند ، بویژه حاضر نیستند وزارت امنیت ملی را به حزب وحدت واگذار نمایند .

باین ترتیب ، این جنگها از یک جانب به منظور بدست آوردن چوکی های بیشتر در دولت ارتجاعی و از جانب دیگر بمنظور دادن چوکی های کمتر پیش برده می شوند . مواضع ایدئولوژیک - سیاسی اتحاد اسلامی و حزب اسلامی یونس خالص و مضمون طبقاتی این مواضع همانند مواضع حزب اسلامی گلبدین و مضمون طبقاتی مواضع آن است یعنی : اخوانیگری افراطی با مضمون طبقاتی فیودالی در برگیرنده شوونیزم پشتون ، شوونیزم افراطی مرد سالار ، شمول در دولت سرکوبگر و ارتجاعی حاکم و دفاع از نظام ارتجاعی حاکم . نیروهای که بنام اتحاد اسلامی می جنگند نه تنها شامل جنایت کاران حفیظ الله امین هستند بلکه وهابی ها و اخوانی های عرب را نیز در بر می گیرند . نیروهای حزب اسلامی یونس خالص در صفوف خود خلقی های سرحدی پشتون و شوونیزم های افغانی ملیتی را جای داده اند . حزب وحدت از لحاظ ایدئولوژیک به حامل و عامل بنیاد گرایی شیعه است و از لحاظ سیاسی خود را نماینده اهل تشیع افغانستان می داند . این حزب با طرح حقوق اقلیت شیعه در مقابل اکثریت سنی ، مسئله حق تعیین سرنوشت ملیت هزاره و مبارزه این ملیت تحت ستم را بصورت وارونه ای یعنی مبارزه اقلیت شیعه در برابر اکثریت سنی در می آورد و بدین صورت خرابکاری بس عظیمی را در امر مبارزات آزادیخواهانه ملیت های تحت ستم علیه شوونیزم بعمل می آورد . این خرابکاری بویژه در مورد مبارزات ملی ملیت تحت ستم هزاره شکل جنایت کارانه ای بخود می گیرد .

حزب وحدت با شیعه بازی اش ، ملیت هزاره را به جعفری ها ، اسماعیلی ها و سنی ها تقسیم می نماید . شیعه بازی آخوند های جعفری مذهب در زمان جنگ مقاومت اسماعیلی هارا بدولت مزدور سوسیال امپریالیزم شوروی انداخته بود و هزاره های سنی را به طرف احزاب پشاور پی رانده بود . اما شیعه بازی امروز حزب وحدت هزاره های اسماعیلی و سنی را بصورت دابخش شامل در " جنبش ملی اسلامی " درآورده و بازهم تفرقه در میان ملیت هزاره ایجاد نموده است . گذشته ازینها ، شیعه بازی حزب وحدت مانع از ایجاد یک صف واحد از ملیت های تحت ستم در مبارزه علیه شوونیزم می گردد و تحریکات مذهبی مبتنی بر سنی گری را در میان ملیت های تحت ستم سنی مذهب علیه هزاره ها دامن می زند . بدین ترتیب ، حزب وحدت نه تنها از منافع ملی حقیقی ملیت هزاره نمایندگی نمی نماید ، بلکه با دامن زدن به اختلاف و تفرقه میان شیعه و سنی و اسماعیلیه در میان خود ملیت و در میان ملیت های تحت ستم در مجموع ، در واقعیت امر خدمت گذار بزرگی برای شوونیزم و شوونیزم ها بحساب می آید . این حزب آشکارا در بدل دریافت چند

چوکی موقتی در دولت ارتجاعی حاکم ، سرنوشت ملیت هزاره را به صورت بسیار فوق العاده ای ارزان می فروشد . حزب وحدت هیچگاه حق تعیین سرنوشت ملیت هزاره را طرح نکرده و حتی به سیاق " جنبش ملی اسلامی " خود مختاری برای هزاره جات را مطالبه نکرده است . گرایشاتی که در صفوف حزب وحدت ، مطالباتی در مورد ساختار فدرالی و خود مختاری منطقی دارد ، هنوز بسیار ضعیف به نظر می رسد و در برابر سیاست حاکم بر این حزب کاری از دست شان ساخته نیست .

حزب وحدت مدافع نظام ارتجاعی حاکم است و در دولت ارتجاعی شامل می باشد و جنگ هایش نه بخاطر آزادی ملی ملیت هزاره از قید شوونیسم بلکه بخاطر سهم بیشتر در قدرت ارتجاعی و ضد ملی و سرکوبگر حاکم است . این است ماهیت و مضمون ارتجاعی ناسیونالیسم ضد انقلابی حزب وحدت .

نیروهای که امروز بنام حزب وحدت در کابل می جنگند ، در اساس همان ملیشه های سابقه دولتی باند کشتمند و شرکاء می باشد . باند کشتمند در تشکیلات سیاسی و نظامی حزب وحدت در کابل قدرت زیادی دارد و قدرت اصلی حزب وحدت در کابل محسوب می گردد . بهمین جهت ، اگر مسعود و شرکاء جنرال آصف دلاور را بحیث لوی درستیز وال تعیین نموده اند ، حزب وحدت در مسابقه از آنها جلو تر افتاده و خداداد " بی خدا " را به حیث وزیر امنیت ملی معرفی نموده است .

علاوه از مطالب فوق آنچه در رابطه با جنگهای سه ماه گذشته قابل توجه و دقت است و باید اهمیت آنرا دست کم نگرفت این مطلب است که در پشت تمامی این برخوردها ، که صدمات بزرگی بر توده های فقیر مردم وارد می نماید ، نیروها و دولت های ارتجاعی خارجی دست دارند و ازین طریق رقابت های شان را در کشور ما پیش می برند .

مطالبی را که فوقاً بیان کردیم ظاهراً مطالب بسیار بدیهی و ساده ای اند که هر فرد و نیروی باحد اقل تمایلات ضد ارتجاعی قادر به درک آنها است . اما در نظر داشت جدی و قاطع این مسایل نه تنها برای افراد عادی بلکه بعضاً برای اشخاص و نیروهای که ادعای انقلابی گری دارند مشکل است . بویژه در میان ملیت های غیر پشتون کسانی و حتی نیروهای یافت می شوند که به این صورت یابیه آنصورت تمایلات کم و بیش پنهان و آشکاری در حمایت از حزب وحدت ، ملیشه های شمالی ویا باند مسعود از خود نشان می دهند . اساس و پایه این گونه تمایلات هیچ چیزی نیست مگر گرایشات ناسیونالیستی کور .

اما احساسات کور ناسیونالیستی همانطوریکه دیروز در زمان جنگ مقاومت و بعدازآن در زمان قدرت سه ساله نجیب مزدور - تمایلات ملی ملیت های تحت ستم را در خدمت سوسیال امپریالیسم شوروی و مزدوران وطنی آنها قرار داد ، امروز نیز می تواند - ودر واقع تا حدود زیادی توانسته است - یکبار دیگر این احساسات را در خدمت مرتجعین و ابسته به امپریالیسم جهانی قرار دهد .

تفرقه و نفاق میان نیروهای ارتجاعی حاکم زمینه های مبارزاتی خوبی برای انقلابیون بوجود می آورد ، اما هیچ عنصر و نیروی ملی ، دموکرات و کمونیست انقلابی نباید در جنگ های ارتجاعی جاری در کشور بنفع یکی از طرفین درگیر در جنگ سهیم گردد و یا در کشمکش های سیاسی میان آنان به زیر پر وبال این نیروی ارتجاعی یا آن نیروی ارتجاعی قرار گیرد . وظیفه و مسئولیت ما آماده شدن برای جنگی است که علیه کلیت نظام حاکم و برضد دولت ارتجاعی و باند های ارتجاعی حاکم باید پیش برده شود . پیشبرد مبارزه برای حق تعیین سرنوشت ملیت های کشور واز میان برداشتن شوونیسم ملی و ستم ملی فقط در متن چنین جنگی معنی و مفهوم حقیقی و انقلابی پیدا می نماید . پس بیایید همه باهم در جهت برپایی و پیشبرد چنین جنگی تلاش نماییم .

باز هم يك پيشروي

پيوست جريده " يورش "

به حزب کمونیست افغانستان

جریده " یورش " اخیرا به حزب کمونیست افغانستان پیوست . این جریده به مثابه يك جریده مارکسیست – لنینیست – مائوتسه دون اندیشه و مدافع جنبش انقلابی انترناسیونالیستی به عنوان " نشریه مبارزه در راه تشکیل حزب کمونیست افغانستان " از ماه حوت 1368 شروع به نشر کرد و تا زمان تاسیس حزب کمونیست افغانستان مجموعا چهار شماره منتشر گردید . در نتیجه مذاکرات و مباحثاتی که توسط نماینده حزب ، به ادامه تماسها و مراودات قبلی ، درین اواخر بانگارانده مسئول جریده " یورش " پیش برده شد ، در مورد پیوست " یورش " به حزب کمونیست افغانستان توافق بعمل آمد و پس از تأیید رهبری حزب مورد اجرا قرار گرفت .

" مرامنامه حزب کمونیست افغانستان در فاش مستقل پرولتاریای جهانی در سنگر مبارزات طبقاتی و ملی کشور در خون خفته ما و یگانه درفش تاباخر انقلابی در افغانستان است . کمونیست های انقلابی در کشور فقط و فقط با رزمیدن زیر این درفش سترگ است که می توانند وظایف و مسئولیت های شان را در قبال انقلاب جهانی و انقلاب افغانستان بنحو اصولی و شایسته ای اداء نمایند " .

(دیباچه مرامنامه ح . ک . ا)

وعده های مرتجعین حاکم

مرتجعین برسر قدرت در کابل واقعا ارتجاع مجسم اند ، با تمامی خصوصیات آن . اینها وعده های می دهند که بصورت بسیار عریانی سراپا ارتجاعي اند ، ولی نه تنها با گستاخی و بدون هیچگونه خجالتی وحتی با چهره های حق بجانبی این وعده ها را بر زبان می آورند ، بلکه در کلی گویی های عوامفریبانه چهره این وعده ها را آرایش زیبا نیز می دهند .

عبدالصبور فرید ، صدراعظم فعلی ، یکی از این مرتجعین است . وی که در مکتب استاد خود گلبدین به دقت تربیه شده تمامی فنون استاد منجمله زدوبند با خلقی ها و پرچمی ها را به خوبی تمرین کرده است ، چنانچه از زمان خروج قوای شوروی تا وقوع فاجعه 8 ثور برای مدت سه سال توانست قدرت ائتلافی " موفقی " با آنها در کاپیسا بوجود بیاورد . در واقع همین مهارت وی یکی از دلایل انتخابش برای اشغال مقام صدارت توسط حزب اسلامی بوده است .

عبدالصبور فرید همانند برهان الدین ربانی ، وپس از وی ، بعد از آنکه موقعیتش را در دولت اشغال نمود ، برنامه کارش را از طریق رادیو تلویزیون کابل پخش نمود ، البته با قلقله بسیار و شد ومد فراوان .

يك نکته جالب در قسمت مقایسه میان برنامه های ارائه شده توسط برهان الدین ربانی و عبدالصبور فرید آن بود که برنامه دومی برخلاف اولی بر عنصر صداقت و راستی درسیاست تکیه ویژه ای داشت ، نه یکبار بلکه دوبار و در قالب جملات زیرین :

" ... مادر تمام ساحات صداقت و راستی را بهترین و موفق ترین سیاست می دانیم ، ازین رو هم در ساحه سیاست داخلی و هم در بخش سیاست خارجی سیاست مبتنی بر صداقت و راستی را دنبال خواهیم کرد و بر خلاف حاکمان گذشته که از طریق نیرنگ و دروغ و زور بر مردم حکومت می کردند ، حکومت نخواهیم کرد ... "

" ... مادر برابر آنچه که وقت درین دوران موقت اجازه می دهد مسئول آن هستیم بکوشیم تا در همین دوران شیوه کار خود را گفتن حقایق و واقعیت ها هر چند تلخ و ناگوار باشد ، انتخاب کنیم و حقایق را علنی اظهار نمائیم ... "

بدین صورت فرید با تکیه بر عنصر صداقت و راستی ، خواست عدم صداقت و ناراستی را به سایر حریفان مرتجع خود نسبت دهد . اما این یگانه دلیل و یقینا عمده ترین دلیل این تأکید نبود ، بلکه دلیل عمده عبارت بود از تلاش برای قبولاندن مطالب ذیل بشنوندگان برنامه :

" ... این برادری در اعتقاد باعث برابری در اقتصاد و زمینه کار و تولید می گردد ، یعنی همه در تولید سهیم می شوند و همه بهره می گیرند ، انطور نیست که عده ای کارکنند و عده ای از دسترنج آنها سود جویند و مفت خواری کنند ... " " ... باید از همچو جامعه مریض و ملک ویران که همه دارای هایش نیز بغارت رفته است جامعه ای بسازیم انسانی و اسلامی که بر مبنای اصول و روابط اسلامی استوار بوده و در آن از ظلم و ستم ، تاسف و تبعیض ناروای لسانی ، قومی ، نژادی و منطوقی اثری نباشد ، در تطبیق قوانین بکوشد و علیه هرگونه ظلم و وابستگی قیام نماید و با داشتن طرز تفکر اسلامی و حب آزادی اندیشی و آزاد زیستن خویش انگیزه های ضد وابستگی و از خود بیگانگی را در خود رشد دهد ، جامعه ای که در آن ستمگر و ستمکش موجود نباشد ، مرض ، بیکاری و فقر از اجتماع دور شود ... "

" ... ما قسط را پایه و اساس روابط انسانی می دانیم و بر آن تکیه داریم . می کوشیم تا آنرا زیر بنای حیات اجتماعی - اقتصادی قرار دهیم ... "

" ... مقابله قاطعانه با هرگونه تبعیض منطوقی ، نژادی ، قومی و لسانی ... "

گرچه برهان الدین ربانی نیز سعی کرد برنامه اش را بصورت زیبایی و در قالب کلمات " انقلابی " ، " نابودی ظلم و ستم " و غیره در یک سلسله کلی گویی های بیرنگ ، رنگ آمیزی نماید ، اما نتوانست مطالبی از قبیل " قسط پایه و اساس روابط انسانی " ، " برابری در زمینه اقتصادی و تولید " و " سهیم شدن همه در تولید و بهره گیری " را مطرح نماید . البته این مطلب به هیچ وجهی بدان معنی نیست که وی در عوامفریبی از فرید و یا گلبدین عقب مانده تر است . این مسابقه میان مرتجعین ادامه دارد و یکی از ارکان های مهم سیاست آنها محسوب می گردد .

عبدالصبور فرید و عده هایش را زیبا آرایش می دهد . اما حتی نه در پشت این آرایش بلکه در همان خطوط روشن و آشکارش ، زشتی ارتجاعی سیاهی نمایان است . وی مدعی است که برادری در اعتقاد باعث برابری در اقتصاد و زمینه کار و تولید می گردد . ولی اگر اسلام عزیزاومطابق به اصول و اساساتش استثمار سرمایه داری و فئودالی که هیچ ، حتی اگر برده داری و استثمار برده دارانه را هم تحریم می نمود ، می شد حد اقل در سطح فئودالی از برابری در اقتصاد و زمینه کار و تولید در چوکات آن حرف زد . ازین گذشته مادامی که کتاب خدا اسلام به عربی است و باید به عربی خوانده شود و عبادت به بارگاه عربی آن جز به زبان عربی پذیرفته نیست ، چگونه می توان در جامعه ای که مبتنی بر اصول و روابط اسلامی باشد ولی در آن از ظلم و ستم و تبعیض - منجمله ظلم و ستم و تبعیض لسانی - اثری نباشد ، صحبت به عمل آورد . اصول کهنه و ارتجاعی را می توان لباس زیبا و فاخر و نو پوشاند ، اما ماهیت آنرا نمی توان تغییر داد و بر اساس آن جامعه ای ساخت مبتنی بر برابری در اقتصاد و تولید و نابودی هرگونه ظلم و ستم .

اما اگر زیبا گویی های کلی و عوامفریبانه مرتجعین حاکم را مطابق به برنامه های خود شان در عرصه های مشخص بشکنانیم ، روشنتر درخواهیم یافت که اینها بجز یک سلسله و عده های ارتجاعی قرون وسطایی چیز دیگری به مردم عرضه نمی نمایند ، و عده های ارتجاعی ای که حتی در شرایط امروزی سلطه امپریالیزم و ارتجاع بر جهان ، بسیاری از مرتجعین کشور های دیگر

جرت بیان صریح و رك و راست آنها را ندارند . ازین نظر دولت اسلامی حاکم در افغانستان یکی از سیاه ترین و ارتجاعی ترین دولت های فعلی در جهان است .
حالا لازم است وعده های حکومت و دولت اسلامی را در عرصه های مشخص مورد ملاحظه قرار دهیم و دریابیم که : چه دلاور است دزدی که به کف چراغ دارد .

وعده به دهقانان – استثمار فنودالی :

برهان الدین ربانی از تامین عدالت میان دهقانان و زمینداران صحبت های به عمل می آورد . وی جز این هیچ وعده مشخص به دهقانان نمی دهد . روشن است که این وعده کلی تنها شامل رعایت عدالت توسط زمینداران نسبت به دهقانان نمی شود ، بلکه رعایت " عدالت " توسط دهقانان در مورد " حقوق " زمینداران را نیز در بر می گیرد . بدین ترتیب که دهقانان از چوکات قرار داد دو جانبه تخطی نه نمایند ، اضافه از یک سوم یا یک چهارم حاصل زمین را که گویا حق شان است تصاحب نکنند ، سهم زمینداران از حاصل زمین را با امانت داری تحویل دهند و وسایل و اموال زمین داران را بخوبی نگهداری نمایند . خلاصه مثل برده های عثمان باشند که اموال تجارتي هنگفتی را از مدینه تا شام می بردند و با پول فروش آن دوباره مال التجاره ای تهیه کرده به مدینه بر می گشتند و پول هنگفتی به عثمان تحویل می دادند ، اما رعایت " عدالت " در حق مالک شان یعنی عثمان به آنها نهیب می زد که هرگز دست از پا خطا نکنند ، فرار ننمایند و حتی به مال مالک کوچکترین دستبردی نزنند .

وقتی صحبت از تامین عدالت میان استثمار گر و تحت استثمار در میان باشد ، عدالت مفهوم استثمارگرانه دارد و نفعش نیز عاید استثمار گر می گردد .

اما عبدالصبور فرید در مورد مسایل مربوط به دهقانان و زمینداران به روشنی حرف می زند :
" ... از یکطرف اثرات ناگوار جنگ و از جانبی سیستم اقتصادی غلط رژیم کمونیستی در تولید و توزیع و سلب حق مالکیت از افراد باعث گسترش فساد در همه شئون و برنامه های اقتصادی گردید ... آنچه که در جریان این گرو دار زیان قابل ملاحظه ای دیده است ، بخش زراعت است ، زیرا مردم افغانستان اکثرا زارع و مالدارند . این بخش نسبت کوچ نمودن و مهاجرت زیاد مردم از ساحات زراعتی ، ریزش بم ها ، اختلال در امور آبرسانی ، نرسیدن کودکیمیایی ، ادویه جات ، تخم بذری و وقوع آفات طبیعی چون سیلاب و غیره ، سطح تولید آن به حد قابل ملاحظه ای پائین آمده است ... " .

درینجا ناراحتی و نارضایتی یک اخوانی نماینده فنودالیزم اقتصادی بورژوا – کمپرادوری خلقی – پرچمی در تولید و توزیع و بویژه سلب مالکیت از فنودالان به نفع بورژوازی کمپرادور به چشم می خورد . علیرغم اینکه حتی همین برنامه ارتجاعی در نهایت توسط نجیب مزدور کاملاً پس گرفته شد ، اما اخوانی صدیق همچنان مایل نیست آنرا فراموش نماید .

عبدالصبور فرید اخوانی صدیقی است و دفاعش از نیمه فنودالیزم مسلط دفاع سرسختانه است ، آنچنانکه قاطعانه علیه رشد سرمایه داری در جهت حفظ نظم اجتماعی موجود می ایستد ، برخلاف برهان الدین ربانی که درین مورد کم و بیش انعطاف پذیر است . همین امر در واقع وجه تمایز اخوانیگری تند فرید و گلبدین و اخوانیگری به اصطلاح معتدل ربانی و مسعود را از لحاظ برنامه های اقتصادی تشکیل می دهد . شاگرد وفادار گلبدین درین مورد بیان می نماید :

" ... می کوشیم تا رسم مفت خواری و تراکم سرمایه را که در آن خیري نباشد و شیوه های را که معاملات و کارهای اقتصادی را فاسد ، نظم اجتماعی را برهم زده و اخلاق را به پستی بکشاند از بین ببریم و راهش را مسدود کنیم ... " .

فرید علیه سرمایه داری و فساد ، پستی اخلاقی و بی نظمی آن موضع محکمی دارد ، اما در چه جهت . روشن است در جهت حفظ نظم اجتماعی موجود و اخلاقیات موجود یعنی نظم اجتماعی نیمه فنودالی و اخلاقیات ارتجاعی مسلط فنودالی . برای وی مسدود کردن راه و رسم مفت خواری و از بین بردن آن فقط در رابطه با تراکم سرمایه مطرح است و نه در رابطه با تمامی رسم های مفت خواری . از آنجایی که رسم مفت خواری برده داری را تکامل جامعه بشری از میان برده و در نتیجه آیات و احادیث مربوط به آن رسم و رسوم در جوامع بشری منسوخ و باطل گردیده اند ، فرید نیز در آن مورد چیزی نمی گوید . اما در مورد مناسبات نیمه فنودالی وی کاملاً صراحت دارد و از آن مناسبات نه بمثابه چیزی که باید از میان برده شود بلکه بمثابه چیزی که باید حفظ گردد سخن بعمل می آورد .

چنانچه درجملات فوق دیدیم فرید تاثیر مشکلات تخم بذری و آفات طبیعی در زراعت را نیز فراموشی نمی نماید و مهمتر اینکه بخوبی می داند که مردم افغانستان اکثراً زارع و ماردار اند . مگر ازین امر که اکثریت همین زارعین و مالداران ، روی زمین هائی که در ملکیت دیگران است کار می کنند و رمه هائی را که به دیگران تعلق دارند می چرانند ، هیچگونه ناراحتی ای ابراز نمی دارد . ناراحتی وی از سلب حق مالکیت از افراد - یعنی فنودالان که افراد معدودی اند- است که گویا رژیم گذشته به آن مبادرت ورزیده بود . درواقع بر مبنای همین دید است که صدراعظم بنیاد گرای افراطی طرح مشخص اشرا در مورد ، اینگونه فرموله می نماید :

" ... متوجه ساختن مردم به این امر مهم که در تولید بیشتر حاصلات زراعتی و مساعد ساختن زمین برای کشت ، فعال شدن بانک انکشاف زراعتی ، شرکت کود ، ترمیم و اعمار مجدد سربند ها ، نهر ها ، کاریز ها ، تطبیق پروگرام تطبیقی و تبلیغی در جهت جلب توجه مردم به مانشغل دهقانی ... "

خوب ، و وظیفه دهقانان روشن است . آنها باید با تمام قوت و نیرو در جهت افزایش تولیدات زراعتی بکوشند ، زیرا می شود برای آنها تبلیغ نمود که اگر زمین از خود شان هم نباشد از هر چند دانه گندمی که به حاصلات زمین اضافه می گردد یکی به خود شان تعلق خواهد داشت . این منطق فنودالی ورد زبان هر فنودالی است که دهقانانش را به کوشش برا افزایش تولید تشویق می نماید . متوجه ساختن مردم به ضرورت افزایش تولیدات زراعتی و جلب توجه مردم به مشاغل زراعتی ، بر اساس مناسبات مسلط نیمه فنودالی ، فقط به همین صورت ممکن و میسر می باشد . هیچ جای تشویشی هم باقی نیست ، حکومت از طریق فعال ساختن بانک انکشاف زراعتی و شرکت کودکیمیای کمی کمک خواهد رساند و برای اعمار مجدد سربند ها ، نهر ها و کاریز ها تلاش خواهد کرد !! . دهقانان فقط و فقط به یک چیز نیاز دارند ، تلاش هرچه بیشتر در افزایش تولید ! ؟ فرید حتی از وعده توزیع زمین های سرکاری به آنها خودداری می نماید . و اما خواست تصاحب زمین های فنودالان چیزی جز یک خواست کمونیستی و ضد اسلامی نخواهد بود و با قاطعیت سرکوب خواهد شد ! ؟

پس دهقانان باید شاد باشند و شب و روز برای افزایش تولید در سایه حکومت عدل اسلامی تلاش نمایند ! ! ؟

و عده به فقرا - زکات خواری :

رئیس و صدراعظم دولت و حکومت اسلامی ، هر دو به فقرا وعده می دهند که در سایه اقتدار آنها فقر و نادارایی از میان خواهد رفت و عدالت اجتماعی تامین خواهد شد . فرید این مطلب را چنین توضیح می دهد :

" ... اسلام برای براندازی ریشه فقر و بالا آمدن سطح زندگی بینوایان و هم سطح شدن با توانمندان قوانین وضع نموده که تجارت و کسب را تحدید می کند و مال را مال الله می نامد و گردآورنده آنرا امانت دارو زکات را بر مال فرض نموده تا از آن طریق درجهت رفاه زندگی طبقه پائین و محروم جامعه استفاده شده و عدلات اجتماعی برقرار گردد . میکوشیم تا سیستم جمع آوری زکات را فعال و منظم ساخته و مردم را به ادای این وظیفه و فرایض دیگری که بالای توان گران شان واجب است متوجه سازیم . قرآنکریم می فرماید : " از ثروتی که خداوند برای شما عطا فرموده است به فقرا بدهید "

براندازی ریشه فقر ، هم سطح شدن زندگی بینوایان باز زندگی توانمندان و برقراری عدالت اجتماعی واقعا کلمات زیبایی اند ، اما طریق دستیابی به آنها بر اساس ذهنیت و طرز تفکر یک اخوانی فئودال ، منظم ساختن و فعال ساختن سیستم جمع آوری زکات و توزیع آن میان فقرا است . اما فقر در عدم پرداخت زکات ریشه ندارد بلکه ریشه آن در بطن نظام استثمار گرانه و ظالمانه موجود است . وقتی نظام بحال خود باقی است ، هیچ اقدامی ریشه فقر را بر نه خواهد انداخت . بگذار مال ، مال الله باشد ، اما در سیستمی که افراد جامعه به اکثریت بی نوا و اقلیت توانگر تقسیم است ، گردآورنده مال یعنی توانگر امانت دار مال الله است و نه بینوا . اگر این امانت داران معدود یک دهم اموال شانرا سالانه برای توزیع میان اکثریت بینوا کاملا در اختیار حکومت اسلامی نیز بگذارند ، کدام تفاوت اساسی در سطح زندگی بینوایان ایجاد خواهد شد . ادای فرایض دیگری که برعهده توانگران گذاشته شده است نیز نمی تواند گری از کار بگشاید و تغییر اساسی ایجاد نماید .

رسم زکات دهی و زکات خوری نه تنها ریشه فقر را بر نمی اندازد و نه تنها سطح زندگی بینوایان را بسطح زندگی توانگران نمی رساند، بلکه ریشه های فقر را محکمتر می نماید و تفاوت سطح زندگی میان بینوایان را به سطح زندگی توانگران نمی رساند ، بلکه ریشه های فقر را محکمتر می نماید و تفاوت سطح زندگی میان بینوایان و توانگران را رابیشتر می سازد و مهمتر اینکه موجودیت فقر و توانگری و فقیر و توانگر را مشروع و قابل قبول می نمایند ، قدر و منزلت توانگران را به مثابه امانت داران مال الله در جامعه افزایش می دهد و مرتبت فقرا را که خدا امین شان قرار نداده است پائین نگه می دارد . رسم زکات خوری بینوایان را مفت خور و تنبل بار می آورد و توانگران را غرور و خودخواهی بیشتر می بخشد و مهم تر اینکه توانگری را مشروعیت می بخشد و بینوایی را مقدر اعلام می نماید و خلاصه سیستم ظالمانه و استثمار گرانه را محافظت می نماید . این چنین است مفهوم ریشه کن کردن فقر و همسطح سازی زندگی بی نوایان با توانگران نزد فرید اخوانی .

و عده به ملیت های تحت ستم - سلطه شوونیزم ملیت حاکم :

برهان الدین ربانی اعلام می کند : " در اسلام هیچ قبیله و قومی بر قبیله و قوم دیگری برتری ندارد . ملت ما ملت واحد و یکپارچه است . هیچکس حق ندارد بنام های پشتون و هزاره ، تاجیک و ترکمن و یا شیعه و سنی میان ملت ما تفرقه بیندازد . اسلام هیچ معیاری را جز تقوا برای برتری و فضیلت برسمیت نمی شناسد "

و عبدالصبور فرید درین مورد اینگونه داد سخن می دهد : " ملت واحد یعنی قوای بشری آماده و با استعداد را به پارچه های التیام ناپذیر و خونریز تبدیل کردند . ملت واحد که باهم برادری اعتقادی داشتند ... "

" ... توجه جدي به وحدت ملي و تماميت ارضي و مقابله قاطعانه با هرگونه تبعيض منطقي ، نژادي ، قومي و لساني در جمع اموري هستند که مادر قدمهاي اول به آن اهتمام خواهيم کرد... " .

" ... ما جهت ايجاد يك حکومت مرکزي قوي و احقاق حقوق همه مليت ها و رفع تشنجات تنظيمي ، انتخابات را بهترين وسيله ميدانيم و مي کوشيم تا شرايط را براي آن مساعد سازيم ... " .

" ملت واحد " که هم رباني و هم فرید بر آن تاکید مي گذارند ، مقوله ايست ورد زبان شوونیست ها که هیچ مفهومي جز انکار موجودیت مليت هاي مختلف و کثیر المله بودن کشور و قبول تنها " ملت افغان " و بقول اسلاميست ها " ملت مسلمان افغان " بعنوان يگانه ملت موجود در کشور ، ندارد همه بايد خود را جزء اين ملت واحد بدانند و هيچکس حق ندارد بنامهاي مختلف تاجيك و ترکمن و ازبک و هزاره و حتي پشتون بين اين ملت تفرقه ايجاد نمايد !! اينست منطق شوونیستی ايکه نه ازدهان يونس خالص و گلبدین بلکه ازدهان رباني و فرید بیرون مي آيد .

اينها با اينگونه مطالبی که بر زبان ميرانند نيت و قصد شانرا براي حفظ سلطه شوونیزم مليت حاکم بيان مي نمايند ، ولو اينکه در فرجام احتمالاً بتوانند شوونیزم تاجيك را بجاي شوونیزم پشتون بنشانند . ولي دولت مستعجلی که اينان به دست آورده اند ، نه سرنگوني سلطه شوونیزم پشتون را مسجل مي نمايد و نه استقرار شوونیزم تاجيك را . بدین سبب ممکن است سینه چاک کردن هاي اين دو مرتجع تاجيك ، در نهايت به استقرار مجدد شوونیزم پشتون و قدرت گيري شوونیست هاي قهاري چون گلبدین ، خالص ، سياف و يا شوونیست هاي کم تر قهاري چون گيلاني و محمد نبي محمدي منجر شود . تکیه روي وحدت ملي و تماميت ارضي بصورت يکجانبه و پائين آوردن شوونیزم ملي و ستم ملي تا حد تبعيضات قومي و نژادي و لساني خود مؤيد اين امر است ، بويژه موقعی که راه حل مشکلات مربوطه انتخابات قلمداد گردد .

در انتخابات زمان ظاهر شاه ، شصت درصد و کلا پارلمان از پشتونها بودند و چهل درصد را قيمانده از تمامی مليت هاي ديگر کشور . علت اين امر آن نبود که شصت درصد نفوس کشور را پشتونها تشکیل مي دادند ، بلکه علت آن عبارت بود از نحوه تقسيم بندي و لسوالي ها و ولايات کشور ، به قسمی که وکلاء چهل درصد نفوس پشتون کشور شصت درصد چوکی هاي پارلمان را اشغال مي نمودند و وکلاء شصت درصد نفوس مليت هاي غير پشتون فقط مي توانستند چهل درصد چوکی هاي پارلمان را بدست آورند . در نتیجه علیرغم اقلیت بودن پشتونها در مقایسه با تمامی مليت هاي غير پشتون در سطح کشور ، اکثریت وکلاء شان در پارلمان تامين بود و سلطه شوونیستی طبقه حاکمه پشتون درین سطح نیز برقرار . حال وقتی جناب عبدالصبور فرید به عنوان يك تاجيك و بمثابه صدر اعظم چهار ماهه پیشنهاد شده توسط گلبدین از انتخابات حرف مي زند بدون اينکه تقسيم بندي کنونی و لسوالي ها و ولايات را مورد سوال قرار دهد ، آیا کاری بجز مساعد ساختن زمینه براي بقدرت رسيدن امير حزب اسلامي و برادران پشتونیست ديگرش انجام مي دهد ؟ واقعیت اينست که شوونیست هاي پشتون فعلاً حرف هاي شانرا از زبان دو مرتجع تاجيك بيان مي نمايند و از آنان بمثابه تخته هاي پرش استفاده مي کنند ، گرچه شايد اينها خود شان غرق نشئه دولت مستعجل باشند و برحق يا ناحق تخيلات " سامانی " در سر پيرورانند .

بنابر آنچه گفتيم جنابان رباني و فرید براي حق تعيين سرنوشت مليت هاي تحت ستم که هيچ ، بلکه حتي براي برقراري سلطه شوونیستی تاجيك بصورت استواری نمی رزمند . اينان در واقع به مقدار زيادی براي خدمت به شوونیزم پشتون کمر بسته اند و بروز هيچگونه خواستی مبني بر حقوق مليتی را حق نمی دهند .

وعده به زنان - سلطه شوونیزم مردسالار و بردگی خانگی :

" ... خواهران ما از حقوقی که اسلام عزیز و زندگی ساز در باب زنان مشخص نموده است برخوردار خواهند بود و ما از آنچه که اسلام بنام حقوق زنان بیان و تفویض نموده است ... دفاع می نمایم . حکومت در جهت آشنائی طبقه نسوان به اصول و معارف اسلامی توجه جدی بخرج خواهد داد تا حدی که من حیث یک انسان با داشتن شخصیت والا و انسانی خود را در یابد و بمقام خویش بنشیند و سطح دانش و آگاهی خود را تا آنجا بالا ببرد که درک مسئولیت کند و از حجاب اسلامی من حیث یک سنگر مدافع حیثیت و آبرو و شرف خویش استقبال نماید ... " .

" برای خواهران جهت فراگیری تعالیم و آگاهی های اسلامی شرایطی بوجود می آوریم که مناسب حال آنها و خواست اسلام باشد ... " .

این گفته های عبدالصبور فرید کاملاً گویا است . برای وی وهم قماشانش تمامی مسایلی که در مورد حقوق زنان وجود دارد به حجاب ختم می شود . برای اینها سطح دانش زنان در بالاترین حد خود عبارت است از درک ضرورت رعایت حجاب . ربانی نیز به زنان " شخصیت والای انسانی " می بخشد و بهشت را زیر پای مادران می داند ، ولی آنچه بر آن تاکید می نماید باز هم حجاب است . اینان حجاب را بمتابه سمبولی برای اسارت زن مطرح می نمایند و بر زبان می آورند . تکیه این حضرات بر حجاب مفهوم خاصی دارد . اگر در سطح کل جامعه به مسئله حجاب توجه نگردد دیده می شود که به اصطلاح مشکل بی حجابی " مشکل " یک فیصدی کوچکی از زنان - آنهم صرف زنان شهری - است که شاید در مجموع یک فیصد کل زنان کشور را هم تشکیل نمی دهند ، در حالیکه بالاتر از 99% دیگر نه تنها حجاب اسلامی بلکه بالاتر از آن را نیز رعایت می نمایند . ازین جهت مسئله " بی حجابی ! " به عنوان یک مسئله عمومی که باید این همه روی آن تاکید شود اصلاً وجود ندارد . اما مرتجعین حاکم که تمام هم و غم شان ادامه اسارت زنان و ادامه سلسله شوونیزم مرد سالار است همین مسئله کوچک را بالاتر از تمامی مسایل و مشکلات عمومی زنان یعنی بیسوادی ، عقب ماندگی مفرط ، بی حقوقی ننگین اقتصادی سیاسی ، اجتماعی و فرهنگی و دریک کلام بردگی خانگی ، فرار می دهند ، زیرا که تمامی این مشکلات برای آنها نه مشکلات بلکه اساساً حسنات به حساب می آیند .

درواقع وعده های مرتجعین حاکم برای زنان کاملاً روشن و صریح است ، زیرا که وعده های اسلام برای زنان کاملاً روشن و صریح است . گرچه کسانی با حسن نیت مایلند تصویر رادیکالی از برخورد اسلام نسبت به زنان ارائه دهند ، اما احکام اسلامی درین مورد بسیار صریح ، قاطع و گویا هستند و جایی برای تطبیق عملی تفاسیر رادیکال باقی نمی گذارند . این احکام ، احکام استنباطی فقهاتی نیستند بلکه نص صریح آیات قرآنی اند ، نص صریح آیاتی که هیچگونه دلیل اسلامی برای منسوخ شدن و منسوخ بودن آنها وجود ندارد . رعایت جبری حجاب ، تن دادن به مشروعیت تعدد زوجات ، محرومیت از قضاوت و رهبریت ، نیمه انسانی در شهادت و میراث ، قیمومیت مردان و ... همه و همه احکام قرآنی اند و هیچ مسلمانی حق ندارد در مورد آنها شک و تردید بخود راه دهد . تازه این مسایل ، اصول مبتنی بر اسلام اصیل اند ، در حالیکه " اسلام غیر اصیل " خالص و سیاف سخنگویی در تلویزیون را نیز از زنان می گیرد و دروازه های دفاتر و لابد کارخانه جات و تمامی عرصه های کار بیرون از منزل را بر روی آنها می بندد و وزیر داخله خانه مقرر شان می نماید .

وعده برای سرنوشت کشور - وابستگی و عدم استقلال حقیقی :

فرید از آزادی اندیشی ، آزاد زیستن ، ضد وابستگی و ضد از خود بیگانگی حرف می زند و در يك جا از پایه گذاري اقتصاد ملي به مستقل یاد می نماید . رباني نیز در كلي گویی ها کلماتي ازین قبیل را مزه مزه می نماید . اما وقتی مسایل مشخص بیان می شود مفهوم این کلمات به ظاهر زیبا خود را عریان می سازند . فرید هم در بخش اقتصاد و هم در بخش " اعمار مجدد " روی جلب کمک های خارجی بدینگونه تاکید می نماید :

" سوم . ایجاد روابط نیک با کشورهای دوست و مسلمان جهت کسب کمک های اقتصادی در بخش های مختلف زراعت ، مالداری ، صنعت ، تجارت ، اعمار مجدد ، ترانسپورت ، مخابرات و غیره... "

" ... جلب کمک های مادی و تخنیکي کشورهای دوست و مسلمان ... "

مرتجعین کشورهای تحت سلطه را عادت براین است که هر وقتی که از کمک های خارجی حرف می زنند برای اینکه ماهیت وابسته سازی این کمک ها را بپوشانند کلمات " بدون قید و شرط " را بر آن می افزایند . اما صدراعظم دولت اسلامی افغانستان هیچ ضرورتی برای ذکر این کلمات نمی بیند و فقط از جلب کمک های خارجی صحبت می نماید . مفهوم دیپلماتیک این گونه حرف زدن اینست که وی حاضر است این کمک ها را به هر قیمتی بدست آورد . از اینان انتظاری جز این نمی توان داشت ، زیرا پرورده دامان امپریالیزم و دولت های ارتجاعی خارجی اند و تمامی قدرت و قوت شان را مرهون آنها و لابد مکلف اند احسانات و نیکی های آنها را به ایشان برگردانند .

اینان بی هیچ خجالتی مداخله در امور افغانستان توسط مرتجعین خارجی را نمی پذیرند . جلسات پشاور به سرپرستی صدراعظم پاکستان و نمایندگان سعودی و ایران برگزار گردید . رباني به هیچ پرده پوشی از رئیس سابق ای . اس . آی پاکستان دعوت بعمل آورد که مسئولیت مشاور خاص دولت افغانستان را بپذیرد . هیئت های عربی ، ایران و پاکستانی با هر وزارت خانه و دفتر و حتی با هر منطقه و قوماندانی که دلشان خواست رابطه می گیرند و به دلخواه قرار داد می بندند ، گویی دولت اسلامی افغانستان وزارتت بنام وزارت خارجه موجود نیست و افغانستان ملك طلق مرتجعین عربی ، پاکستانی و ایرانی اند ، آنها ملك طلقی که به مثابه يك کشور اصلا عملا و رسماً وجود خارجی ندارد .

وعده به مهاجرین - فراموشی و نادیده گرفتن کامل :

" رهبران جهادي " از همان روزیکه قدرت دولتي را در کابل از خلقي ها و پرچمي ها تحویل گرفتند و یا بعبارت روشنتر شريك درجه اول در قدرت ائتلافی با آنها گردیدند ، مهاجرین را یکسره به فراموشی سپردند و از هرگونه شرکت در رفع مشکلات شان که هیچ ، حتی از هرگونه صحبت در مورد آنان نیز دریغ ورزیدند . به یقین یکی از وظایف بسیار مهم و اصلی ریاست جمهوری و صدراعظمی چهارماهه رباني و فرید توجه به مسائل مهاجرین و سازمان دهی عودت آنان و جابجا ساختن شان در کشور می باشد . اما بجای این خواست در برنامه های شان مطالب و مسایل بلند مدتی را طرح می نمایند که در اساس از جمله وظایف موقتی چهار ماهه شان نمی باشد ، ولی مسایلی را که باید برای حل و فصل عاجل آنها اقدام نمایند ، غالباً بر زبان نمی آورند . یکی از این مسایل عاجل حل طلب همین مسئله مهاجرین است که باید برای عودت و جابجا ساختن آنان در

نقاط مختلف کشور بصورت عاجل برنامه ریزی شود ، ولی در عوض به فراموشی سپرده شده و کاملاً نادیده گرفته می شود .

" رهبران جهادی " برای مدت بیشتر از یک دهه پایه های قدرت شان را در میان مهاجرین بنا کرده بودند . آن موقع هجرت نصف جهاد بود و مهاجرین نیز دارای مرتبت عالی و عزت زیادی ولو در حرف . اینان تا حدود زیادی برشانه های لاغر و نحیف مهاجرین برپایه سختی ها و مشقت های آنان بالا آمدند و به ارگ کابل رسیدند و حال که بر خر مراد سوار اند و دنیا را بکام خود می بینند ، این ثلث نفوس کشور را کاملاً به فراموشی سپرده اند . این ناسپاسی بزرگ رهبران مرتجع وبی مایه را نباید توده های مهاجرین ببخشند .

اما رهبران فرومایه ای که امروز در حق مهاجرین ناسپاسی بزرگ غیر قابل بخشش را مرتکب شده اند ، زود است که برگرده ها و پهلوهایی صفوف مجاهدین که اکثراً از اقشار و طبقات پائین جامعه اند نیز پایه گذارند و آنان را به فراموشی بسپارند . و آنان با ارتکاب به این ناسپاسی پایه های قدرت شان را در میان مردم نیز تضعیف خواهند کرد ولی طبیعت شان اقتضاء می کند که آنرا حتماً اجرا نمایند .

وعده در عرصه حقوق و آزادی های اجتماعی و سیاسی – تفتیش عقاید ، سانسور و سرکوب :

تفتیش عقاید ، سانسور و سرکوب ، اینست تمامی آن چیزهایی که مرتجعین حاکم با صراحت در عرصه حقوق و آزادی های فردی و اجتماعی ، مدنی و سیاسی و غیره می دهند . در این جا باید هر چیز سبک و بوی اسلامی داشته باشد و جز اسلامی بودن هیچ چیزی پذیرفتنی نیست . جراید و مطبوعات همه باید اسلامی باشند ، سازمان ها و احزاب سیاسی و سایر تشکلات اجتماعی باید اسلامی باشند و فکر ها و مفکوره ها نیز همه باید اسلامی باشند . هیچ جریده غیر اسلامی نباید منتشر شود ، هیچ حزب و سازمان سیاسی غیر اسلامی نباید حق فعالیت داشته باشد ، هیچ تشکل اجتماعی ای غیر از تشکلات اجتماعی اسلامی نباید بوجود بیاید و هیچ طرز فکری غیر از طرز فکر اسلامی نباید مجاز شمرده شود . ربانی در این عرصه نیز – همانند سایر عرصه ها – با صراحت لهجه صحبت می نماید و عبدالصبور فرید نیز ، همانگونه که سایر هم قماشان شان – منجمه در جنبش ملی – اسلامی ، و حزب وحدت اسلامی – صریح وبی ملاحظه هستند . سراسر برنامه های ربانی و فرید درین عرصه گویا روشن است و نیازی به بازگو نمودن جملات آنها وجود ندارد . هرچند در سایر عرصه ها نیز چنین الزامی بصورت قطعی وجود نداشت . ولی گاهی وقت ها انسان ناگذیر می شود برای اثبات بدیهی ترین مسائل نیز دلیل بیاورد و سند و مدرک ارائه کند . از یک جانب چنین الزامی وجود نداشت زیرا مرتجعین حاکم بر کشور ناشناخته نیستند و تمامی خواسته ها و اهداف سیاسی شان در طی چهارده سال گذشته در مناطق تحت کنترل شان عملاً به منصفه اجرا قرار دادند . اما از جانب دیگر چنین الزامی وجود داشت و دارد . زیرا بعضی مدعیان ترقی خواهی و انقلابیگری در کشور وجود دارد که نه تنها از موقف گیری سریع و روشن علیه ارتجاع حاکم خودداری می نمایند ، بلکه با هر گونه ضدیت و دشمنی ای با آن سخت مخالفت می ورزند و آنرا نشانه عدم واقع بینی و چپ روی قلمداد می نمایند ! ؟ اینان بی هیچ خجالتی در رکاب ارتجاع شمشیر می زنند و حضور در صفوف ارتش آنرا به مثابه نشانه ای از موفقیت سیاست های شان تبلیغ می نمایند ! ؟ اینان یار و دستیار ارتجاع اند و برای بقا و دوام توهمات ذهنی توده ها نسبت به مرتجعین حاکم خادم و خدمت گار .

برای زدن توهمات ذهنی توده‌ها نسبت به دولت اسلامی حاکم و نیروهای مختلف شامل در آن ویا مدافع آن باید سریعاً این نظام و این رژیم را افشاء کرد و به همه نشان داد که مرتجعین حاکم برای هیچ فرد و قشر و طبقه‌ای جز فیودالان، بورژوازی کمپرادور، آخوند‌ها و نوکران‌شان و عده و نویدی برای بهبودی و آسایش نمی‌دهد.

افتخار بر قهرمان کمونیست کانتوگرانده!

بیانیه کمیته جنبش انقلابی انترناسیونالیستی در باره بقتل رسیدن رفقایمان در زندانهای پرو

در میان اخبار نشاط آور و روز افزون در باره پیشرویهایی جنگ انقلابی در پرو، از جنایت عظیمی مطلع شدیم که یکسر بزدلانه و عاجزانه است. حکومت فوجی موری در پرو، که از ضربات امواج پی در پی انقلاب بخود می‌پیچد، مترصد انتقامجویی بود. اما نوکرانیکه بر پرو حکمرانی می‌کنند و تحت حمایت حکام آمریکا می‌باشند از وارد کردن ضربه نظامی به نیروهای مسلح انقلابی که تحت رهبری حزب کمونیست پرو و صدر آن، رفیق گونزالو، می‌باشند عاجز بودند. از اینرو آنها تصمیم گرفتند قدرت شانرا در جایی نشان دهند که فکر می‌کردند راحت تر از هر جایی دیگر برنده شوند، یعنی در زندانها، جائیکه انقلابیون به اسارت درآمده را نگهداری می‌کنند. تعداد بسیار زیادی از رفقای انقلابیمان به قتل رسیده‌اند. اما مقاومت قهرمانانه و جان بر کف این رفقا دشمن را از بدست آوردن هرگونه پیروزی محروم ساخت.

در زندان کانتوگرانده، قریب 500 تن زندانی جنگی انقلابی، جدا از دیگر زندانیان، محبوس می‌باشند. در آنجا، در یک سیاه‌جال مدرن سیمانی، جائیکه زندانیان را می‌اندازند تا از گرسنگی بمیرند یا از مرض جان دهند، انقلابیون دو عمارت محل اسارت خود را به "سنگ درخشان نبرد" تبدیل کرده بودند. آنها زندگی جمعی داشته و از طرق مختلف مانند آفریدن آثار هنری، کاردستی و غیره خدمت به انقلاب ادامه می‌دادند. همچنین آنها به تعلیم و آمادگی سیاسی و ایدئولوژیکی و بدنی خود می‌پرداختند تا بتوانند در آینده بیشترین کمک ممکن را، در داخل یا بیرون از زندان، به انقلاب بکنند. از سپتامبر گذشته دو عمارتی که محبس انقلابیون زن و مرد بود به محاصره نیروهای مسلح درآمد. زندانیان، از طریق اطلاعیه‌هایی که قاچاقی به بیرون از زندان فرستادند، اعلام کردند که حکومت تحت لوای "بازیابی کنترل زندانها" و انتقال انقلابیون به زندانهای دیگر، در تدارک قتل عام آنان است. فوجی موری که در ماه آوریل گذشته از طریق یک کودتای نظامی حکومت را در دست خود گرفت، بشدت محتاج بود که علانی از موفقیت را به حامیان داخلی و خارجی خود نشان دهد تا طلسم سرنوشت محتوم را که مانند شبحی بر سر رژیمش در گردش است، بشکند. روز چهارشنبه، ششم ماه مه، گله‌هایی از سربازان تا به دندان مسلح و پلیس ضد شورش، عمارت زندان را محاصره کردند تا ابتدا زندان و سپس مردان را به انقیاد کشند. اما نه توانستند. زندانیکه خودشان ساخته‌اند به ضد خودشان بدل گشت. در جریان تیراندازی و انفجار، زنانیکه بر دیوارهای ضخیم سیمانی و پشت بامهای زندان ایستاده بودند و به سختی از میان گاز اشک‌آورد و دود دیده می‌شدند، با هرچه دم دست بود به حمله بر مهاجمین خود پرداختند. آنان در حالی که ماسکهای ضد گاز ساخت خود را برده‌اند داشتند، با استفاده از هر آنچه که می‌توانستند استفاده کنند جنگیدند و امواج تهاجم را عقب زده و حداقل دو پلیس را کشتند. سپس، این زنان انقلابی عمارت زندانیان جنگی مرد را نیز فتح کردند و آنگاه مشترکاً تا شبانگاه شنبه نهم ماه مه به جنگ و دفع حملات پلیس ادامه دادند. بالاخره، پس از

هشت ساعت نبرد حاد ، مرتجعین که طی نبرد از هرگونه سلاح سنگین قابل تصویری استفاده کرده بودند ، بر نیروی انقلابیون غلبه نمودند .

ما نمی دانیم که چند تن از رفقایمان در این نبرد نا برابر جان باخته و چند تن دیگر پس از بازیابی زندان توسط مرتجعین ، بیرحمانه اعدام شدند . تا کنون ، لیست رسمی رژیم از کشته شدگان بارها مورد تجدید نظر واقع شده و مرتب در حال افزایش است و هنوز رقمی کمتر از تعداد اجساد که خبرنگاران خارجی در غسالخانه لیما شمارش کرده اند نشان می دهد . شواهد بسیار دال بر آن است که کشتار واقعی پس از تمام شدن نبرد آغاز شده است .

ظهر یکشنبه 10 می ، شخص فوجی موری را به حیاط زندان آوردند تا صحنه گردان مراسم کریهی بنام جشن پیروزی باشد در صحنه پشت او زندانیان دیده می شدند که چهره بر زمین و دست برپس گردن روی زمین خوابانده شده بودند . شلاقها و باتونها به صدا در آمدند و سگهای افسار گسیخته را بجان زندانیان انداختند . اما صدای آواز خواندن و شعار دادن زندانیان یک لحظه قطع نشد .

این رفقا برای انقلاب در پرو و انقلاب جهانی شکوه و افتخار آفریدند . آنان با رغبت جان خود را در خدمت به حزب و انقلاب بر کف نهادند و با عملکردشان - درست در لحظه ای که دشمن مصمم تر از هر زمانی می خواست قدرت سبعانه خود را نشان دهد - بر ضعف استراتژیکی دشمن و قدرت شکست نا پذیر ایدئولوژی ما ، مانوئیسم ، نورافگندند .

امپریالیستهای آمریکایی و نوکران گوناگونشان مستمرا در اقصی نقاط جهان دست به جنایات هولناکی میزنند ، اما وضع در پرو متفاوت است . توده ها در پرو از طریق جنگ خلق در مقابل آنها قد برافراشته اند . ارتش ارتجاعی با فربانیانی عاجز مواجه نیست بلکه بایک ارتش انقلابی رو در رو است . در بخش بزرگ و مداوما گسترش یابنده ای از مناطق روستایی ، توده ها قدرت سیاسی خود را برقرار کرده اند و به تعادل استراتژیکی با دشمن رسیده و در تدارک کسب قدرت در سراسر کشور می باشند . مهمتر از همه ، آنها از رهبری حزب کمونیست پرو و ایدئولوژی مارکس و لنین و مانو برخوردارند . همان ایدئولوژی که رفقای زندانی ما را قادر ساخت تا به آخر بجنگند و در حالیکه در ابتدا سلاحهایی ناچیز و سپس فقط صدای خود را داشتند ضربه ای کاری به دشمن وارد آورند . توده ها هر سلاحی را که ندارند از دست دشمن خواهند ربود و هرتوانی را که ندارند کم کم بدست خواهند آورد تا اینکه نظام کریه و گندیده وابسته به امپریالیزم را در پرو محو کنند و بدین ترتیب به محو امپریالیزم و ارتجاع از چهره زمین کمک نمایند . و بالاخره دست در دست بقیه ستمدیدگان این جهان به ساختن دنیایی کاملا متفاوت که در آن تمایز طبقاتی نیست و عاری از هرگونه ستم است - یعنی جهان کمونیستی - بپردازند .

جنایت اخیر ، بسیار کوچکتر از اولین قتل عامی است که جنگ خلق در پرو متحمل شد . تا کنون مرتجعین دهها هزار تن از مردم را در کارزار های ترور که علیه روستا ها براه انداخته اند بطور دسته جمعی و بدون تمایز به قتل رسانده اند . طی این جنگ ، این اولین بار نیست که رژیم پرو دست به کشتار جمعی زندانیان جنگی می زند : آلن گارسیا ، این سیاستمدار دست پرورده آمریکا که اکنون سعی می کند خود را بمثابه بدیل " دموکرات " فوجی موری جا بزند ، خودش در 19 ژوئن سال 1986 دستور کشتار سیصد زندانی جنگی انقلابی را داد . ما این روز را به افتخار آن زندانیان " روز قهرمانی " نام نهاده و گرامی میداریم . اکنون یکبار دیگر قهرمانی و جانبازی رفقای زندانی ما ان الگوئی شایسته بر جای نهاده و به مردمی که مرتجعین می خواستند بترسانند و مایوس کنند ، هم در پرو و هم در سراسر جهان ، قوت قلب داده است .

هرچه روزهاي آخر نظام ارتجاعي در پرو نزديكتر مي شود ، امپرياليستهاي خارجي و نوكران بومي آن ها كه ديري است از قبل توده هاي پرو چاق و چله شده اند ، با ديوانگي بيشتري افسار ها گسيخته و جنگ و دندان نشان مي دهند . در انقلاب وضع هميشه اين طور است كه : مرتجعين سعي مي كنند پيشروي هاي انقلاب را از طريق قتل عام خنثي كنند ، در حاليكه هر جنايت جديدي كه مرتكب مي شوند ماهيت آنان وزير بناي نظام شان را آشكار تر مي سازد و بر آتش انقلاب عليه آنان مي دمد تا اين كه بالاخره توسط توده هاي مسلح انقلابي سرنگون ميشوند . به نظر مي آيد كه در پرو چنين روزي دور نيست . بگذار تا خشم و اندوه ما محرکي گردد كه در همه جا دامنه هاي حمايت از جنگ خلق در پرو را گسترش دهيم ، تا فرا رسيدن آن روز را در پرو شتاب بخشيم و طلوع خورشيد را در سراسر جهان تسريع كنيم .

کميته جنبش انقلابي انترناسيوناليستي

13 ماه مي 1992

مسیر شهر آزادی

این درفشی کز نشان او عیان	بشکنید
رسم و کار و سیرت زحمتکشان	بشکنید
این درفش اندر مسیر انقلاب	بشکنید
رهنمائی راه نیک از منجلا ب	آن سکوت تلخ نافر جام را
شان ما پیدا بود در رفعتش	سردهید
عزت ما ، فخر ما در شوکتش	سردهید
* * *	سردهید
برکنید	این شعار رزم و این پیغام را
برکنید	در جهان تا ظلم باشد برقرار
برکنید	تا نظام زور باشد استوار
آن سیاست های بس ناکام را	ضد ظلم و زور زمین بیاست
برشوید	ظالمان را سرزدن یکسر رواست
برشوید	زنده بادا جنگ ما پیکار ما
برشوید	مرده بادا دشمن غدار ما
این طریق جنگ و راه نام را	* * *
راه جنگ خلق ، راه مردمان	بزنید
جنگ مرد و جنگ زن و جنگ یلان	بزنید
جنگ دهقانان علیه این نظام	آن فضائی پر سموم رام را
جنگ طولانی نی کوب و نی قیام	درکشید
توده ها در آن صف آرای شوند	درکشید
سوی دنیای نوین راهی شوند	درکشید
* * *	این هوای شاد و نا آرام را
این رهست راه رهایی از ستم	ابرو باد و ریزش باران نکوست
راه نابودی رنج و درد و غم	سیل مست و غرش و توفان نکوست
پاکبازان بر چنین راهی دوران	تا بروید این همه گنداب را
مست و شوریده سرو نعره زنان	صاف سازد این همه مرداب را
بر چنین راهی روید از بیدریغ	سرزمین خشک گردد سبز زار
بیم تان نبود ز ضرب تیرو تیغ	کوهساران جمله گردد لاله زار
عاقبت گردد نگون نظم کهن	* * *
بزم تو آید رود بزم کهن	بردرید
جشن آزادی بپا گردد قشنگ	بردرید
شهر آزادی بنا گردد قشنگ	آن حجاب و آن پرده بدنام را
* * *	برکشید
* * *	برکشید
*	این درفش رزم نیکو فام را

درخشش

از لای ابرها
از ظلمت سیاه
از اوج قله ها
از قلب آسیا

پویش

اینک ستاره پیداست چشمک زنان هویدا
راه سفر نمایان بر متن موج و دریا
جوینده رفت باید اندر ره ستاره
منزل نه سوي ساحل نیت نه سست و عاطل
گوهر بود به دریا محکم برو نه کاهل
جوشنده رفت باید اندر ره ستاره
روبیده شد ملالت کشتی شود سلامت
سیرش بود شتابان سیری پر از صلابت
بالنده رفت باید اندر ره ستاره
با ناخدا بخوان مست مستانه سرفشان دست
باشند رفیق توفان دریا دلان سرمست
پوینده رفت باید اندر ره ستاره
با موج بی امان رو با خشم بیکران رو
با سوز عاشقان رو با شور فاتحان رو
توفنده رفت باید اندر ره ستاره

رخشنده بر درخشید در آسمان ستاره

گوید پیام دوران در کشور خراسان
نالد ز نای انسان فریاد اهل ایمن

گویند بر درخشید در آسمان ستاره

تاموج بی امان را تا خشم بیکران را
آهنگ عاشقان را سازد به هم همآوا

سازنده بر درخشید در آسمان ستاره

تا بر کشد به ساحل " کشتی شکستگان را
تاره برد به منزل سرخیل کاروان را

تابنده بر درخشید در آسمان ستاره

تابر کند عداوت کین و نفاق و غربت
تا بشکند ضلالت سازد بیا عدالت

پاینده بر درخشید در آسمان ستاره

(.ع)

چشم دید ها

در راه عودت به وطن

بعد از بوجود آمدن دولت اسلامی عودت مهاجرین که به امید " آزادی " و بازگشت به کشور روز شماری می کردند شروع شد و هر روز صد ها موتر اعم از لاری ، تویوتا و مینی بوس از نقاط مختلف شهر پشاور و نواحی اطراف آن با هارن ها پیهم با اصطلاح شادمانی پیروزی صوبه سرحد را غرض ورود به خاک افغانستان از طریق جاده تورخم پشت سر می گذاشتند .

من که 13 سال قبل هنوز 14 سالی بیش عمر نداشتم وبعد از یکسال جهاد به پاکستان مهاجر شده بودم ، دلم می خواست هرچه زود تر یکبار از وطنم دیدن نموده و از محبت گرم خانوادگی بهره مند شوم . ازینرو یکماه بعد از برقراری دولت اسلامی پشاور را به قصد قندوز ترک گفتم . آنچه من در مسیر بخصوص از جلال آباد تا کابل دیدم برایم تکان دهنده بود . من که می پنداشتم شاید برخی از گروه های مجاهدین عادت به مردم آزاری و دشمنی با فقرا دارند و به فکر پرکردن جیب خود اند ، دانستم که همه شان سروته یک کرباس اند .

از شهر جلال آباد تا رسیدن به کابل از هر دو طرف بشکلی از اشکال مردم را تحقیر ، توهین و اذیت می نمایند . در هر جا به اصطلاح زنجیری بر پاداشته اند و دویا سه مجاهد به موتر بالا شده و هر نفر را از نظر می گذراندند توگویی آنهایی که از پاکستان بر می گردند همه خلقی و پرچمی بوده باشند و در هیچ زنجیری نیست که جیب مردم را خالی نکنند . وقتی من این صحنه های جیب خالی کردن را می دیدم بیاد پولیس پاکستان افتیدم که چون سگان تازی در مسیر راه هر جایی که به موتر بالا شوند بدون گرفتن یک مقدار پول دست از سر راکبین بر نمی دارند . من بیچاره به این تصور بودم که وقتی موترها وارد خاک افغانستان شوند تا رسیدن به مقصد ، هر جایی که مجاهدین ایستاده باشند از آواره های عودت کننده حد اقل با گفتن : برادران مهاجر خوب شد الحمد الله از آوارگی نجات یافتید ، خوش آمدید ! به کشورتان خوش آمدید ! بدرقه خواهند نمود !

هزاره ، گلم جمع و رئیس کل باشی پائین شو :

هنوز موتر ما از سروبی نگذشته بود که باز مجاهدین در پیش روی موتر سبز شدند و دونفر بالا شدند و حالیکه سلاح در دست داشتند بدون هیچ سلام و علیکی گفتند : " هزاره و گلم جمع و رئیس کل باشی پائین شو " وبعد راکبین موتر را از نظر گذراندند وقتی یکی از آنها به من توجه کرد گفت : گلم جمع هستی بیا پائین . درین وقت آسمان در نظرم تاریک شد و ندانستم چگونه و با چه لهجه ای وی را مخاطب قرار دهم . برایش گفتم : احمق نادان گلم جمع از پشاور به کابل می آید ؟ تو شرم نداری که نام خود را مسلمان مانده ای و می گویی هزاره و رئیس کل و ... باشی پائین شو؟ خلاصه چند موتر دیگر نیز ایستاده بودند همه مداخله نمودند و مجاهد را ملامت کردند .

بلی همه راکبین چند موتر مجاهدرا ملامت کردند ولی مجاهدین از این واقعه به بعد تا الحال از تکرار این چند کلمه هزاره ، گلم جمع و رئیس کل باشی - بازمانده اند . زیرا هر یک از این ها در پی مقصود خود اند برای آنها عزت و آبروی مردم ارزشی ندارد .

عید قربان ، قربانی می خواهد

در روز سوم سفرم حوالی ساعت 9 شب که حدود سی نفر وبر تراکتوری که از شهر کهنه بغلان کرایه نموده بودیم دشت قندهاری را پشت سر گذاشته وبه ساحه شهر قندوز داخل شدیم هنوز ده پانزده کیلومتر به مرکز شهر مانده بود که غرش راکت ها وفیر های توپ ، تانک و مرمی های رسام کلاشینکوف آسمان را چراغان نمود و تراکتور مجبور شد در زیر درختی دورتر از سرک توقف نماید . یکی از راکبین که از پشاور با هم همسفر بودیم گفت : عید اول پیروزی مجاهدین است . من که مثل دیگران خود را در پهلوی تراکتور فشرده بودم به وی گفتم ، او برادر ببین در همین تراکتور سی نفر سفر داریم که چند نفر ما بعد از سالها دوری از خانواده می خواهند این عید را همراه خانواده های خود باشند . مثل ما دیگران نیز آرزو دارند فردا روز عید همراه خانواده های خود روز خوشی داشته باشند . نباید مجاهدین با این چنین یک عمل غیر مسئولانه قربانی عید قربان خود را از بین این خانواده ها و خانواده های دیگر انتخاب نمایند . وی گفت فیرها هوایی اند انشاء الله هیچ چیزی نخواهد شد ، بان که مجاهدین شوق خود را پوره نمایند .

روز اول عید مطلع شدم که تنها در قسمتی از شهر کهنه مجاهدین عید اول پیروزی خود را با گرفتن 34 قربانی از بین خانواده ها و به ماتم نشانندن آنها وعزیزان شان شوق خود را پوره نموده اند .

اذان دادن یاد داری ؟

من از کابل به قصد پشاور همراه عده ای از پل محمود خان بر تیوتای سوار شدیم وقتی موتر حامل ما به نزدیکی تنگی رسید از طرف مجاهدین متوقف گردانیده شد . چند نفر مجاهد به درون موتر سیل می کردند و یکی از آنها وقتی به من متوجه شد که ریشم کل بوده و بروت دارم ، گفت مثلی که خلقی هستی ، جواب دادم نه خلقی ام و نه پرچمی . پرسید پس چرا ریش نمانده ای ؟ جواب دادم خلقی ها و پرچمی ها ریش دار و مسلمان های بی ریش زیادند . پرسید مسلمانی خود را میدانی ؟ جواب دادم الحمد لله مسلمان هستم . گفت بیا پائین و اذان بده . گفتم اذان را یاد دارم ولی حال وقت اذان دادن نیست . مجاهد گفت تا اذان نئی تو را نمی گذارم ، بالاخره مجبور شدم و بر بالای سنگی ایستاده شده و دست ها را بر بناگوش متصل نموده با تمام قدرتی که داشتم شروع به اذان دادن نمودم وبعد از ختم اذان مجاهد با خنده ای تمسخر آمیز گفت : حالا شدی مسلمان برو بالا شو به موتر ! !

آری اینها چنین به تحقیر مردم می پردازند بدون اینکه حتی خود به مبادی دین اسلام آشنایی داشته باشند . بیائید در این مورد چشم دید دیگری از سالهای اول جهاد را برایتان بازگو نمایم :

در حوالی نزدیکی جبل السراج چند نفر مجاهد شخصی را بجرم معلم بودن در یکی از قریه های این ولسوالی دستگیر نموده و با خود آوردند ، یکی از مجاهدین با حربه گفت ای معلم درس های مکتبه یاد داره ولی از مسلمانی بیگانه است . دیگری گفت نی یاد داره ، سومی گفت اگر یاد داشت از طرف ما آزاد است . باین ترتیب شروع کردند پرسیدند شش کلمه دین را معلم اول ، دوم ، سوم ، چهارم و پنجم را یکی بعد از دیگری وبعد از هر پرسشی برای مجاهدین می خواند وقتی نوبت به کلمه ششم رسید معلم گفت برادران مجاهد من پنج تایی آنرا برایتان خواندم حال یکی از شما چهار نفر کلمه ششم را بخوانید تا من هم بدانم که راستی شما هم بصفت مسلمان ، مسلمانی خود را یاد دارید . مجاهدین بیچاره همه خلع سلاح شده بودند وبعد از سیل کردن به یکدیگر گفتند

" برو برادر معلم صاحب آزاد هستي . اگه ما غير از يکي اش بالا تر ياد مي داشتيم از تو پرسان نمي کرديم "

په جهاد کي ليگدلي دي

عده اي از مجاهدين خوستي زخمي شده در جريان جنگ خوست را به شفاخانه " آي . سي . آر . سي " آوردند که دربين آنها مرد پنجاه ساله اي با ريش ماش و برنج نیز دیده مي شد که رانش زخم برداشته بود . وقتي من خواستم زخم هایش را پانسمان نمايم متوجه شدم که نامبرده ختنه نشده است . از وي پرسيدم مجاهدي هستي؟ گفت بلي . باز پرسيدم در جهاد زخمي شده اي ؟ جواب داد بلي . بعد دو ، سه نفر از همکاران افغاني خود را صدا زده با بالا کردن دامن مجاهد و اشاره به آله تناسلي ختنه نشده اش گفتم : دي په جهاد کي ليگدلي دي ! ؟ و همه خنديدند و يکي از همکاران گفت : " تنها اين نيست که ختنه نشده است ، بلکه مجاهد بزرگ مولوي صاحب جلال الدين حقاني نیز از تبار اين ها هستند وبا وجود مذمت خارجي ها بخصوص روسها به دليل ختنه نبودن شان خوداز ختنه معاف اند .

اعلاميه کميته " جا آ "

به حمايت از شورش لس آنجلس برخيزيد !

تندر بهاري بر فراز غرب !

خيزش انقلابي توده هاي سياه و اقشار وسيعي از پرولتارياي مليت هاي مختلف در شهر لس آنجلس ايالات متحده آمريکا را به شدت لرزاند . اين خيزي عظيم در 29 آوريل آغاز شد و به مدت چند روز ادامه يافت . جرقه اين آتش بزرگ زماني زده شد که دادگاه ، چهارافسر پوليس را که يکسال پيش جوان سياه پوستي بنام رادني کنگ را وحشيانه کتک زده بودند ، تبرئه کرد . اين جانين وحشي در حالي بي تقصير شناخته شدند که کثافت کاري آنان بروي ويدئو ضبط شده و تمام عالم آنرا به چشم ديده بودند . در مقابل اين تبه کاري دست اول ، توده ها تن به تسليم بزدلانه نداده و راي خود را صادر کردند - آنها نه فقط در مورد قضيه رادني کنگ بلکه در مورد کل نظام بهره کشي طبقاتي و برتري سفيد پوستان .

حکام آمريکا تلاش کردند تا از طريق گسيل هزاران تن پوليس و سرباز مسلح به تانک و ديگر سلاح هاي سنگين وبا کشتن دهها نفر و دستگيري هزاران تن از مردم ، " نظم و قانون " ارتجاعي خود را مجددا برقرار کنند . يکبار ديگر طبقه حاکمه امپرياليزم آمريکا ، ماهيت واقعي " عدل " و " دموکراسي " خود را به مردم درون مرزهاي خود و توده هاي سراسر جهان نشان داد .

شورش لس آنجلس فقط تنبيه بجا و شايسته طبقه حاکمه آمريکا بخاطر جنايت هاي که در سراسر تاريخ خود مرتکب شده نمي باشد ، فقط شاهد زنده آن نيست که آمريکا از زمان روزهاي برده داري در گذشته تاجنگ خليج در يك سال پيش ، بر استخوان هاي خرد شده قربانيانش بنا گشته است . شورش لس آنجلس ضربه محکمي بر افسانه " شکست ناپذيري " آمريکا و " نظم نوين جهاني " آن وارد آورد و نشان داد که امپرياليزم آمريکا بواقع " غولي پاگلي " است و درون خود ايالات متحده نيروهاي موجود اند که در اتحاد با مردم جهان مي توانند اين دشمن غدار را سرنگون کنند .

جنبش انقلابی انترناسیونالیستی که نیروهای مائوئیست جهان را به یکدیگر پیوند می دهد ، دارای گردانی در ایالات متحده است : حزب کمونیست انقلابی آمریکا . این حزب در میان توده ها بوده و مبارزات امروز را بخدمت آماده شدن برای نبرد فردا در می آورد - نبرد ی که قدرت توده ها را مستقر کرده و سرانجام کره زمین را از شر وجود امپریالیزم آمریکا خلاص خواهد کرد .

شعله های لس آنجلس قلب ستمدیدگان را از پروتا بنگلادش ، از آفریقای جنوبی تا برلین ، و هرکجای که مردم در حال مبارزه علیه امپریالیزم و ارتجاع می باشند ، گرما بخشیده است . این تندبهراری بر فراز غرب ، پیام آور پیشروی مهمی در مبارزه انقلابی برای ایالات متحده است و درگوشه و کنار جهان طنین افکنده و پرولتاریا و ستمدیدگان را فرا می خواند که بر شدت مبارزات خود بیفزایند .

کمیته جنبش انقلابی انترناسیونالیستی

سوم ماه می 1992

اعلامیه از اتحادیه کمونیست های ایران (سرپداران)

افتخار بر خیزش دلاوران مردم مشهد !

شورش برحق است !

توده های محروم و ستمدیده ، سالگرد مرگ خمینی را با شور انقلابی ، با فریاد های خشم آگین "مرگ بر جمهوری اسلامی" و بابتش کشیدن مظاهر ارتجاع و امپریالیزم ، جشن می گیرند . این جشنی قدرتمند ، زیبا و واقعی است . شورش قهرمانانه مردم مشهد ، در زمانی رخ داد که مرتجعین حاکم مذبحخانه می کوشیدند تا انتخابات کذائی و آبروبخته شان را بعنوان قدرتمند بودن جا بزنند . در روزهای که با صرف مخارج هنگفت دزدیده شده از دسترنج مردم ، در آستانه برگزاری مراسم عزای امام مرده شان بودند . در زمانیکه تمام دستک و دنبک و شگرد های رذیلانه آخوندی شان را بکار گرفته بودند تا بگویند که " مردم پشتیبان ما هستند " : درست در این هنگام ارتجاعی آنچنان توی پوزه شان زده شد که نشئه را از سر شان پراند و خواب خوش شان را به کابوسی تلخ مبدل ساخت . چقدر دشمن ضعیف و زبون است و چقدر نیروی توده های می تواند پر قدرت باشد .

خیزش قهرمانانه و کاملاً سیاسی توده های ستمدیده آنها در شهری که قرار است پایگاه اسلام و ایدئولوژی اسلامی باشد ، ضربه ایدئولوژیکی سختی بدشمن وارد آورد . توده ها با عمل انقلابی خود به رژیم اسلامی حالی کردند که همان بلائی را بر سرش خواهند آورد که بر سر رژیم تبهکار شاه آوردند و آینده تیره و تار او را در صحنه مبارزه قهرمانانه و تحسین برانگیز برایش بنمایش گذاردند . مردم بپا خاسته ، با حمله بر مراکز نیروهای مسلح دشمن و فراری دادن آنها ، با کشتن دست کم 9 تن از مزدوران سپاه پاسداران ، با به آتش کشیدن بیش از 100 نهاد و موسسه دولتی و داغان کردن دهها وسیله نقلیه ارتشی ، با حمله زندان و تلاش برپا آزاد سازی زندانیان و .. قدرتمند ترین بیانییه ضد جمهوری اسلامی را صادر کردند . مشهد برای مدت چهار شبانه روز به میدان نبردی سخت تبدیل شده و توده های سرمست از برپائی آتشی بودند که در حول و حوش مناره های مساجد و دیگر مظاهر ظلم و ستم ، زبانه می کشید .

مبارزه مردم مشهد ، از پر اهمیت ترین اعتراضات توده ی تمامی سالهای پس از انقلاب 57 ، می باشد . این مبارزه نقطه چرخشی مهم در چهره سیاسی جامعه محسوب می شود . این بار این

توده ها بودند که با شورش انقلابی خود ، ابتکار عمل را از رژیم گرفته و یکبار دیگر نشان دادند که چه کسی به حق است و باید سرنوشت جامعه را بدست گیرد و چه کسی ناحق است و باید بگور سپرده شود . این جنبش بسیاری را بیدار کرده و به تکان واداشت و به توده های ستمدیده سراسر کشور قوت قلب داد . امروز مردم ما در همه جا با شادی و مسرت از خیزش و اعمال انقلابی و انتقامجویانه مردم مشهد صحبت کرده و بدان می بالند . افتخار بر شورشگران مشهد! نیروی طبقاتی شرکت کننده درین خیزش ، فقیر ترین اقشار شهری بودند . مردم محلات فقیر و زاغه نشن که عمدتاً کارگران ، مهاجرین روستائی و دهقانان فقیر از زمین کنده شده ، می باشند . همان کسانی که بار فشار های اقتصادی و اجتماعی استخوان هایشان را شکسته است ، کسانی که تحت سیاستهای خانمان برانداز رژیم نوکر امپریالیزم ، با پیاده شدن نسخه های پیچیده شده توسط نهاد های زالو صفت امپریالیستی مانند " بانک جهانی " و " صندوق بین المللی پول " شیره جانشان کشیده شدن شب خود را نیز از دست دادند . کسانی که اکثر شان دیگر نه کاری ، نه کاشانه ای ، نه تکه زمینی و بواقع دیگر هیچ چیزی برای از دست دادن ندارند . همان نیروی خشمگین و انفجاری که تحت دو رژیم تبهکار سلطنتی و اسلامی و در نتیجه عملکرد نظام ارتجاعی حاکم ، بی چیز و آواره شده و در شمار عظیم در حاشیه یادردل شهرهای بزرگ مجتمع شده است . این نیرو ، با پتانسیل انقلابی عظیمی که در خود فشرده ساخته ، درست در قلب حاکمیت ، نقطه قوتی مهم بریا انقلاب زحمتکشان بحساب می آید . مضافاً بخش مهمی از جمعیت این محله ها را توده های فقیر افغانی تشکیل می دهند . این ستمدیدگان ، درکنار زحمتکشان هم سرنوشت ایرانی خود ، تحت شدیدترین و منزجر کننده ترین اشکال ستم و استثمار قرار گرفته اند . همان نظام ارتجاعی که شیره جان کارگران و دهقانان ایران را می کشد ، به مکیدن خون زحمتکشان افغانی نیز مشغول است . بهمین دلیل است که این توده ها نزدیکترین یاران یکدیگر می باشند و توده های ستمدیده در ایران باید بدانند که بدون بر قراری اتحادی بهم فشرده و مستحکم با خواهران و برادران افغانی خود قادر نخواهند بود که بر دشمنان مشترک فائق آیند .

خیزش مردم مشهد ، در ابتدا بخاطر دفاع از سرپناه خود در برابر هجوم ارادل رژیم آغاز شد ، ولی بسرعت به یک جنبش سیاسی بدل گشت و بسان جرقه ای بود که حریق انقلابی را در شهر برای چندین روز موجب گردید و اقشار دیگری از مردم را نیز با خود همراه نمود . هزرمان که زحمتکشان بپا می خیزند ، دیگر اقشار خلق هم به تکان در می آیند . درین مبارزه ، مردم بدفاع از محله خود و سنگر بندی در آنجا و به آتش کشیدن ماشین های شهرداری بسنده نکرده ، بلکه بسرعت جنبش را به بیرون از محله کشانده و با یاری مردم مناطق دیگر ، ارگانها و نهادهای رنگارنگ رژیم را هدف حمله قرار دادند . این حرکت آشکارا بیان گذر از حالت دفاع به تعرض است . مردم به رژیم اسلامی فهماندند که هر بار اوباشان بیرحم به محلات شان حمله کرده و سقف را روی سرشان خراب کنند ، با آنها مقابله به مثل شده و ساختمان های دولتی ، بانکها ، قصر ها و ماشینهای آخوند ها و محله های آنها به آتش کشیده خواهد شد . اگر امروز مردم مایلین اعمال انقلابی را بطور خود جوش انجام می دهند ، پس کاملاً توانائی و جرئت آنرا دارند که در آینده بطور مستمر و سازمان یافته و برنامه ریزی شده ، این چنین کنند ...

این شورش ها و مبارزات بسیار خوب هستند . این نشانه بپاخیزی ستمدیدگان در برابر ستمگران است و بیان بالا رفتن آمادگی و توان توده ها برای رویارویی با دشمنان طبقاتی . این خیزشها اگر چه خود بخودی است ، اما همانند یک مدرسه جنگ درسهای زیادی را در خود فشرده ساخته است . این مبارزات توده ها و پیشروان انقلابی آنان را سربلند و مغرور می کند و به آنها روحیه و جرئت فتح جهان را می دهد . دراین خیزش ها ، ضعف و استیصال و ضربه پذیری دشمنان طبقاتی و در مقابل توان و قدرت توده های متحد و همسرنوشت در جوانب مهمی آشکار می شود .

این خیزشها به بسیاری توهمات و خوشخیالی ها در مورد جناح " معتدل " و " تندرو " ضربه می زند و نشان می دهد که چگونه کل ارتجاع حاکم در مقابل ستمدیدگان قرا رگرفته و برای حفاظت از نظام تنگین شان از هیچ جنایتی فرو گذار نمی باشند . با تمام این اوصاف ، این جنبشها با يك جنگ انقلابی تفاوت کیفی دارند .

راه حل اساسی ، نابود کردن کل این نظام اجتماعی است که بر ما حاکم می باشد ، امروز همانند زمان شاه ، يك قشر كوچك سرمایه داران بزرگ و زمینداران بر اکثر ابزار تولید و زمینهای کشاورزی و مراعات و آبها و بازرگانی خارجی و داخلی سلطه دارند و با استفاده از این موقعیت و قدرت سیاسی خود و با زور قوانین و قوای نظامی شان ، کارگران و دهقانان و دیگر زحمتکشان شهر و روستا و ملل مختلف را بیرحمانه استثمار کرده و بر ثروت خود و امپریالیستها می افزایند مردم ما خوب می دانند که تمام شعار های این رژیم علیه امپریالیزم دروغهای بیمارگونه ای بود که تنها برای فریب مردم بکار میرفت . مردم ما خوب می دانند که این رژیم چگونه لقمه آنها را از دهان فرزندانشان می رباید ، خوب می دانند که افراد بانفوذ این رژیم ، غذا ، دارو و بقیه میبایست مردم را با دلاری 7 تومان از خارج وارد کرده و بحساب 140 تومان به مردم می فروشند و از این طریق جیب اربابان امپریالیست و جیبهای گشاد آخوندی خود را پر می کنند . آنها در مقابل چشمان مردم ما قصر پشت قصر می سازند و در کمال بی حیایی سرپناه محقر مردم را زیادی تشخیص داده و به آن دست درازی می کنند . نفس این انگلهای مفتخور را باید گرفت . این حکم مطلق است که باید به اجرا در بیاید .

راه حل ، سرنگون کردن این انگلها و کسب قدرت سیاسی توسط کارگران و دهقانان و سایر زحمتکشان در شهر و روستا است . مسلماً طبقات حاکم بر ایران و اربابان امپریالیست آنها ، بسادگی دست از قدرت نخواهند کشید . اینجا فقط با جنگ انقلابی خلق میسر خواهد بود . مائوتسه دون ، این بزرگ ترین رهبر کارگران و دهقانان فقیر و خلقهای ستمدیده جهان بدرستی بما آموخت که : قدرت سیاسی از لوله تفنگ بیرون می آید و برای اینکه ستمدیدگان در نبرد شان علیه ستمگران پیروز شوند ، يك نقشه جنگی بسیار داهیهانه را طراحی کرد . ما موظف هستیم که این نقشه جنگی را در شرایط خود مان پیاده کنیم . این جنگی است که ما باید از مناطق روستایی شروع کنیم ، چراکه در این مناطق دولت توپ و تانک و حربه های دیگر خود را با قدرت کمتری می تواند علیه ما بکار برد . ما باید تفنگ های خود را از دست نیروهای مسلح رژیم بر باییم و یاد بگیریم که در جنگ خود از سلاح های که توده های وسیع بر احوال و با خلاقیت می توانند استفاده کنند – مثلاً دینامیت که در معادن اطراف و اکناف خراسان و سراسر کشور به مقدار کافی یافت می شود – به بهترین نحو سود جوئیم . کارگران و دهقانان فقیر با اشتیاق به جنگ خلق خواهند پیوست چراکه این جنگ آنان را از گردونه فقر و فلاکت و عقب ماندگی رها خواهد ساخت

برای پیشبرد این کار مهم حزب پیشاهنگ لازم است . يك حزب کمونیست انقلابی که بر علیم مارکسیزم – لنینیزم – مائوتیزم مسلط باشد و آنرا استادانه بکار برد . بدون چنین حزب پیشاهنگی حاصل مبارزات توده ها را مانند سال 57 دارودسته های ارتجاعی می توانند بدزدند . دشمنان ما حزب وایدئولوژی اسلامی نمی توانستند حکومت اسلامی را بوجود آورند . طبقه ما نیز به حزب وایدئولوژی خود نیاز دارد . حزب ما يك حزب کمونیست انقلابی است وایدئولوژی مارکسیزم – لنینیزم – مائوتیزم ، خوانده می شود . تنها این ایدئولوژی است که متعلق به کارگران و تمام ستم دیدگان و استثمار شوندهگان جهان از هر ملت ، نژاد ، رنگ و جنس است .

اتحادیه کمونیست های ایران (سربداران) تشکیلاتی کمونیستی است که این حزب را پایه گذاری خواهد کرد ، این تنها تشکیلاتی است که پرچم مارکسیزم – لنینیزم – مائوتیزم را در ایران حمل

می کند . پیشبرد جنگ خلق پیروزمند، نیازمند حزبی است که دارای انقلابیون حرفه ای می باشد. در میان پیشروانی که شورشهای اخیر را براه انداختند ، زنان و مردانی موجودند که می توانند در آینده تبدیل به انقلابیون حرفه ای شوند . وظیفه اتحادیه کمونیستهای ایران (سربداران) این است که با جدیت ایدئولوژی و خط خود را ب میان اینان برده و تشکیلات خود را در بین این مبارزین بی باک بسازد . ما درین راه از هیچ فداکاری و کوششی فروگذار نخواهیم بود ، جمهوری اسلامی به سازمان ما ضربان سختی وارد آورد تا درچنین روزهایی کمونیست های انقلابی در میان توده ها نباشند ، اما نتوانست آنها را از میان ببرد . در تمام این سالها ما با افتخار پرچم سرخ رهایی ستم دیدگان را برافراشته نگاه داشتیم و آماده ایم که با تمام قوا و بدون هراس از سختی و مرگ ، آنچه که توده ها بدان نیازمندند - یعنی ایدئولوژی انقلابی ، خط و استراتژی پیروزمند و تشکیلات کمونیستی انقلابی - را به آنان بدهیم . اکنون با یاری بیدریغ تحتانی ترین اقشار جامعه و نسل نوینی از مبارزین که پا به میدان گذارده اند ، این وظایف را سریعتر عملی خواهیم ساخت و به رژیم جنایتکار خواهیم فهماند که تاریخ را توده ها خواهند ساخت .

برافراشته باد پرچم ظفر نمون جنگ خلق !

مرگ بر رژیم جمهوری اسلامی و اربابان امپریالیستش !

زنده باد مارکسیزم - لنینیسم - مائوئیسم !

پیش بسوی تشکیل حزب کمونیست انقلابی ایران !

زنده باد انقلاب ! زنده باد کمونیسم !

اتحادیه کمونیستهای ایران (سربداران)

خرداد - 1371

معرفی احزاب و سازمانهای عضو جنبش انقلابی انترناسیونالیستی

اتحادیه کمونیستهای ایران (سربداران)

در سال 1348 ، يك محفل چپ که تحت تاثیر آموزه های مائوتسه دون و درس های انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریائی در خارج از ایران تشکیل شده بود ، با تعیین خط مشی و استراتژی خود ، و با پیش گذاشتن اصول و ضوابط تشکیلاتی معین ، بنام " سازمان انقلابیون کمونیست (مارکسیست-لنینیست) " اعلام موجودیت نمود . در آن موقع این سازمان ارگانی بنام " کمونیست " انتشار داد. سازمان انقلابیون کمونیست بدون شك محصول تاثیرر فیه ترین قله ای که تا بحال توسط پرولتاریای جهانی فتح شده ، یعنی انقلاب فرهنگی ، در جنبش کمونیستی ایران بود . همین مسئله، این سازمان را از سایر جریاناتی که حاصل انشعاب آغاز دهه 1340 از حزب توده و رویونیسم خروشی بودند مجزا می کرد . سازمان انقلابیون کمونیست بر پایه درک عمیق تری از ایدئولوژی پرولتاری ، نقش عنصر آگاه ، رویونیسم ، اکونومیسم و مشی توده ای ایجاد شده بود . این سازمان جامعه ایران را به عنوان جامعه نیمه فیودال نیمه مستعمره تحلیل می کرد و استراتژی محاصره شهر ها از طریق دهات را به پیش می گذاشت . سازمان انقلابیون کمونیست

نقش فعالی در هدایت جنبش دانشجویی خارج از کشور ایفا نمود و توانست در آن پراتیک کمونیست های انقلابی زیادی را پرورش دهد .

در سال 1355 ، سازمان انقلابیون کمونیست با گروه پویا (ازبازماندگان گروهی در ایران بنام گروه فلسطین) وحدت کرد و " اتحادیه کمونیست های ایران " ایجاد شد نشریه " حقیقت " ارگان این تشکیلات بود . در پی این وحدت ، تغییرات در خط مشی ایدئولوژیک - سیاسی سازمان پدید آمد . بطور مثال عبارت مارکسیزم - لنینیسم - اندیشه مائو - بعبارت مارکسیزم - لنینیسم تغییر یافت . این امر معنای نداشت بجز کنار گذاشتن قسمت آموزش های مائو ، و در واقع رد آن بعنوان مرحله تکامل یافته از علم رهایی پرولتاریا . بعلاوه در زمینه استراتژی انقلاب در ایران نیز ، راه مائوئی جنگ خلق بدون ارائه یک تحلیل عمیق از جامعه ، بسود راه قیامی - یا بهتر بگوییم اعتصاب تاقیامی - کنار گذاشته شد . این تغییر و تحولات در سازمان پدیده های اتفاقی یا مختص به عرصه ایران نبود . بلکه به مثابه جزئی از تأثیرات کلی بحران جنبش بین المللی کمونیستی و نفوذ ایده ها و گرایشات نادرست کمترنی و خوجه ای در جنبش کمونیستی ایران محسوب می شد - یعنی عواملی که همزمان به دوگرایش دگماتیستی و انحلال طلبانه پا می دارد . دگماتیستی در برخورد به اشتباهات گذشته و انحلال طلبانه در برخورد نقاط قوت و مثبت گذشته . وقوع کودتای رویزیونیستی در چین متعاقب مرگ رفیق مائو ، این روند و گرایشات را تشدید کرد .

در سال 1357 ، در بحبوحه انقلاب ایران ، انشعابی درون صفوف اتحادیه بوقوع پیوست و بخشی که بعدها جریان زحمت نام گرفت ، در دفاع از تئوری رویزیونیستی سه جهان از اتحادیه جدا شد . وقوع قیام 22 بهمن ، و پیش از آن انتقال کلی سازمان بداخل ، اتحادیه را در موقعیتی جدید قرار داد . موقعیتی که با عقب ماندگی تاریخی جنبش کمونیستی از سیرو قایع عینی و عدم تدارک و بی نقشه بودن در مقابل تحولات سریع توفانی رقم می خورد . اگر چه اتحادیه فعالانه در مبارزات گوناگون توده های شرکت جست اما جهت گم کردگی ایدئولوژیک سیاسی ، التقاط و سانتریزم برسرمارکسیزم - لنینیسم - مائوئیسم مانع از آن گشت که اتحادیه بخوبی بتواند از فرصت های انقلابی آن دوره سود جوید .

اتحادیه در سال 1358 ، به همراه گروه ها و سازمان های موسوم به خط سه وارد کنفرانس وحدت شد تا گامی در جهت وحدت جنبش کمونیستی و ایجاد حزب طبقه کارگر بردارد . این تلاشی ناموفق بود ، زیرا که اصولا مبنای ایدئولوژیک - سیاسی درستی نداشت . چرا که مارکسیزم - لنینیسم - مائوئیسم (در آن زمان اندیشه مائو) مبنای وحدت قرار ننگرفته بود . جنبش کمونیستی ایران از همین چشم اسفندیار بود که مورد اصابت گلوله های اکونومیستی - رویزیونیستی و ناسیونالیستی قرار گرفت .

در همین دوره ، اتحادیه سازمان نظامی خود بنام " تشکیلات پیش مرگ های زحمتکشان " را در کردستان انقلابی ایجاد کرد و این گامی مثبت و مهم در برافراشتن پرچم سرخ پرولتاریا در یک عرصه پر آشوب و مملو از پرچم های طبقاتی مختلف ، بود . اتحادیه در کردستان ، فعالیت های مانند سازماندهی تشکیلات های توده های انقلابی ، اتحادیه های دهقانی ، جنگ دهقانان علیه فئودال ها ، مصادره و تقسیم زمین فئودال های ، آموزش نظامی توده ها و غیره را با شور و حرارت به پیش می برد . " تشکیلات پیش مرگ های زحمتکشان " فعالانه در جنگهای بانه و جنگ مقاومت سندج در بهار 59 شرکت جست . موضع انقلابی این تشکیلات در برخورد به حاکمیت ، به همراه سیاست آن مینی بردامن زدن به انقلاب ارضی و برپاکردن اتحادیه های دهقانی ، منجر به تقویت اتحادیه در مدت نسبتا کوتاهی شد . اما بعد ها رشد انحرافات ناسیونالیستی و غلبه اپورتونیزم راست بر اتحادیه بویژه در برخورد به جنگ ارتجاعی میان ایران و عراق به انحلال این تشکیلات نظامی منجر شد .

در اواخر سال 59 و اوایل سال 60 با تمیق انحرافات اتحادیه در برخورد به ماهیت طبقاتی حاکمیت ارتجاعی جمهوری اسلامی و کلا مسئله کسب قدرت سیاسی، مبارزه درونی میان خط انقلابی و اپورتونیزم راست بالا گرفت. قیام سربداران در ادامه و در نتیجه همین مبارزه درونی متولد شد. خط راست و اکونومیستی به بن بست رسیده بود و مشخصاً وقایع بعد از خرداد سال 1360، این بن بست ایدئولوژیک - سیاسی عملی را عیان ساخت. قیام سرخ سربداران پاسخی جسورانه بود به شرایطی که ارتجاع اسلامی در پی از بین بردن تمامی دست آوردهای انقلاب 57 بود. نیروهای سربدار در اواخر تابستان سال 60 در جنگل های اطراف شهر آمل متمرکز شده و پس از چندین درگیری کوچک و بزرگ با ارتش و سپاه در طی چند ماه سرانجام در پنج بهمن سال 60 نبرد دلاورانه آمل را سازمان دادند و ضربات سختی بر پیکر ارتجاع اسلامی وارد آوردند. قیام سربداران در آمل در مقابل تمرکز قوای دشمن از سراسر کشور نتوانست تاب بیاورد و با به شهادت رسیدن دهها تن از کمونیست های سربدار شکست خورد. شکست نظامی سربداران در آمل اساساً نتیجه اتخاذ جهت گیری جنگ کودتا مدت یا بقول مائوتسه دون حرکت بر مبنای " تئوری پیروزی سریع " بود. این نبرد با جهت گیری قیام شهری به پیش برده شد و بهمین خاطر از خصلت دراز مدت جنگ انقلابی غافل ماند. با این وجود این نبرد بدون نکته پایه ای استوار بود: یکم " حرکت بر مبنای این اصل که " قدرت سیاسی از لوله تفنگ بیرون می آید " و ضرورت اعمال قهر و پیشبرد جنگ انقلابی جهت کسب قدرت سیاسی. دوم ضرورت اعمال رهبری پرولتاریا در پروسه کسب قدرت و انجام انقلاب اجتماعی. جنگ انقلابی سربداران نه تنها مخالفی آشکار و قاطع علیه گرایش دنباله روی پرولتاریا از طبقات غیر در جریان انقلاب دموکراتیک بود و ازین زاویه جوهر حرکت خلاف جریان را در خود داشت، بلکه براین اصل ایدئولوژیک مهم پافشاری می کرد که نباید گذاشت نسل آتی پرولتاریا از میراثی انقلابی محروم گردد، هر چند شکست موقتی اجتناب ناپذیر باشد. پراتیک انقلابی سربداران و دست آورد های آن مبنای گسستی شد از انحرافات گذشته و ورود به دوره نوین از حیات اتحادیه، دوره ای که با درک عمیقتر از رسالت تاریخی پرولتاریا و علم و ایدئولوژی طبقه بین المللی مشخص شد.

در سال 1361، بعد از آنکه ضربه سراسری ارتجاع بر پیکر اتحادیه فرود آمد و صدها تن از اعضا و هواداران آن دستگیر و اعدام شدند، کمیته موقت رهبری برای ترمیم ضربه بازسازی تشکیلات و درهم شکست روند قدرتمند انحلال طلبی در آن روزها تشکیل شد. کمیته موقت در انجام این وظایف من حیث المجموع موفق گشت.

در بهار 1362، شورای چهارم اتحادیه برگزار شد که بدون شك حاصل کار کمیته موقت رهبری بود. در مصوبات این شورا و مقدمه ای که رهبری منتخب شورای چهارم نوشت بر اندیشه مائوتسه دون تاکید گذاشته شد و دستاوردهای مثبت سربداران در مقابله با حملات اپورتونیستی انحلال طلبانه مورد تائیدی دوباره قرار گرفت. در این مصوبات، وظیفه تدارک جنگ انقلابی برای سرنگونی جمهوری اسلامی تسریع شد.

در همین دوران ارتباط اتحادیه مجدداً با جنبش بین المللی کمونیستی و مائونیست های راستین سراسر جهان برقرار گشت و در ادامه همین ارتباط، به سال 1363 اتحادیه که بعد از شورای چهارم ماند " اتحادیه کمونیست های ایران (سربداران) " را بخود گرفت، به جنبش انقلابی انترناسیونالیستی پیوست و نقش فعالی در رابطه با این جنبش بعهده گرفت.

در بهمن ماه سال 1363، نشریه " حقیقت " - دوره دوم ارگان اتحادیه مجدداً کار خود را آغاز کرد. در آستانه پائیز 1364، اتحادیه که در جریان تدارک برای براه اندازی مجدد مبارزه مسلحانه بود متحمل ضربه دیگر شد و این ضربه بدون شك در امر تدارک جنگ خلق اخلاقی جدید پدید آورد. رفقای ارزشمندی از رهبری و کادرهای اتحادیه به اسارت رژیم درآمدند و

همان طور که از آنها انتظار می رفت زندان را به سنگر درخشان نبرد بدل ساختند و سرانجام در اسفند ماه 1365 به جوخه اعدام سپرده شدند . خاطره سرخ این رفقا و دیگر شهدای اتحادیه همواره الهام بخش مائوئیست های ایران و مائوئیست های سایر کشور ها است . اتحادیه بعد از عبور دردل پراتیک خونین و انقلابی و جمع بندی و سنتز تجارب چند ساله اش، سرانجام خود را بر مارکسیزم - لنینیسم - مائوئیسم استوار نمود . انجام این مهم در ارتباط نزدیک با جنبش انقلابی انترناسیونالیستی و در پروسه مبارزات درونی احزاب و سازمانهای متشکل و در این جنبش صورت گرفت .

طی چند سال گذشته ، اتحادیه ضمن تدقیق و تکامل خط ایدئولوژیک - سیاسی اش و تبلیغ و ترویج آن ، مجدانه در راه ایجاد حزب کمونیست انقلابی در ایران و تدارک برپایی جنگ خلق حرکت کرده ، و در عین حال و وظیفه ترمیم ضربات و سازماندهی و تخصیص مجدد نیروها در شرایط نوین بعد از ضربه راهم به پیش برده است . اتحادیه ، پروسه گذار موفقیت آمیز از دوره بازسازی خود را به واسطه استواری و استحکام ایدئولوژیک بروی مائوئیسم بعنوان رفیع ترین قله مارکسیسم و با تشخیص تئوری ادامه انقلاب تحت دیکتاتوری پرولتاریا به مثابه حلقه مرکزی خدمات مائو ، و انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریا بعنوان پیشرفته ترین تجربه پرولتاریای بین المللی ، با انجام رسانید .

اتحادیه کمونیست های ایران (سربداران) امروز در تلاش پیگیرانه برای پیشبرد پیروزمندانه رسالتی است که تاریخ بر دوش پرولتاریای آگاه در ایران نهاده است .